

بسم الله الرحمن الرحيم

رساله در علل زوال معنوی غرب

دکتر علی اکبر ولایتی

مقدمه

جنگ تحمیلی دوازده روزه و جنگ رمضان که حاکمان جنایتکار امریکا و رژیم سفاک صهیونیستی علیه تمدن ایران بزرگ به راه انداختند صحنه دیگری باره تقابل غرب و شرق - به زعم این جانب - بود؛ تقابلی که ریشه در تاریخ تمدن بشری دارد. حاصل مطالعات سالیان دراز این جانب در کسوت پژوهش و معلمی در دانشگاه‌ها این بوده که تمدن غرب از دوران باستان تا رنسانس و عصر مدرن، به تدریج از مبدأ الهی و جهان‌بینی توحیدی فاصله گرفته و این جدایی تدریجی - نه چنان که مدعی خودشان است - نشانه‌ای از پیشرفت و روشن‌گری، بلکه عامل اصلی زوال معنوی، اخلاقی و تمدنی غرب به شمار می‌رود. در این مطالعات، دانسته‌ام که در جهان پیش از ظهور حضرت عیسی مسیح (علی نبینا و آله و علیه السلام)، دو سنت بزرگ فکری و دینی با یکدیگر در تعارض بودند: از یک سو جهان‌بینی یونانی-رومی که بر کثرت خدایان، عقلانیت

انتزاعی و شرک استوار بود و از سوی دیگر سنت ابراهیمی - ایرانی که بر توحید ناب، وحی الهی و حکمت الهی تأکید داشت. از منظر تمدن اسلامی و ایرانی، این تقابل، نبردی میان دو نوع معرفت بود: معرفتی که ریشه در وحی الهی داشت و معرفتی که از عقل بشری جدا از مبدأ قدسی سرچشمه می گرفت. در این میان، فلسفه یونان هرچند تلاش کرد از عالم محسوس فراتر رود، اما به دلیل فقدان مبدأ و حیانی، هرگز به مفهوم خدای واحد و متعالی نرسید و در سطح شرک و خدایان متعدد متوقف ماند. امپراتوری روم نیز پیش از ظهور آن حضرت، با پذیرش کثرت گرایی دینی و تبدیل دین به ابزاری سیاسی، عملاً به بی تفاوتی نسبت به امر قدسی رسید. در این فضا، خدایان متعدد و مناسک پیچیده می کوشیدند که پاسخ گوی نیازهای عاطفی و اجتماعی مردم شوند، اما چون عمق معنوی و توحیدی بی بهره بودند، و با فطرت الهی انسان بیگانه، ره به جایی نمی بردند. علمای اسلام همواره این نظام شرک آمیز را فاقد عمق و حیانی دانسته و آن را نشانه ای از انحطاط معنوی غرب پیش از مسیحیت تلقی کرده اند. در چنین شرایطی، حضرت عیسی مسیح از سوی خداوند متعال برای هدایت مردمان عالم مبعوث شدند و هدایت بندگان گمگشته و گمراه را در پیش گرفتند. اما پس از عروج آن حضرت به گواهی قرآن کریم، مسیحیت که در آغاز، دینی ساده،

رستگاری بخش و شرقی بود، در غرب به تدریج اروپایی شد و از ریشه‌های ابراهیمی و توحیدی خود دور افتاد. با تثبیت قدرت کلیسا در قرون وسطای مسیحی، ساختار سلسله‌مراتبی و قانون‌گرا پدید آمد که واسطه‌گری کشیشان را میان انسان و خدا تثبیت کرد. آموزه‌های شرک‌آمیزی مانند تثلیث جای توحید ناب را گرفت و به تدریج رنگ و بوی شرک و واسطه‌گری انسانی به دین خدا وارد شد. این انحراف مسیحیت را از جوهره الهی‌اش دور کرد و زمینه‌ساز واکنش‌های بعدی مانند اصلاحات پروتستانی شد که خود به سمت فردمحوری و سکولاریسم حرکت کرد. همین اصلاحات پروتستانی هم هرچند در ظاهر با هدف مبارزه با فساد کلیسا آغاز شد، اما با حذف واسطه‌های سنتی و فردمحور کردن دین، راه را برای تفسیرهای شخصی و در نهایت جدایی کامل دین از زندگی اجتماعی هموار ساخت. جنگ‌های مذهبی طولانی و ظهور ملت‌دولت‌ها نیز این فرآیند را تسریع کردند و وفاداری دینی را به وفاداری ملی و مادی تبدیل نمودند. این تحولات ادامه همان روند انحطاط معنوی بود که از دوران یونان و روم آغاز شده بود و رفته‌رفته نه به‌سوی اصلاح، بلکه به‌سوی عمیق‌تر شدن گمراهی انسان می‌شتافت. نقطه اوج این جدایی، رنسانس مادی غرب بود که در آن، انسان به جای بازگشت به مبدأ الهی، به

عقلانیت مستقل و مادی گرایی روی آورد. این دوره که اغلب در غرب به عنوان آغاز عصر روشنگری و پیشرفت ستایش می شود، در واقع، تداوم همان روند انحطاط معنوی بود. غرب با قطع ارتباط و حیانی و الهی، به سمت انسان محوری و علم گرایی صرف حرکت کرد و این امر هم وحدت وجودی انسان را از بین برد و هم زمینه ساز بحران های اخلاقی و تمدنی شد. پیامدهای این جدایی در قرن های بعد به صورت جنگ های جهانی، استعمار، نژادپرستی و بحران های اخلاقی ظاهر شد. این زوال انسانی تصادفی نبود؛ بلکه نتیجه طبیعی قطع ارتباط با عالم علوی و تکیه صرف بر جهان ماده بود.

در مقابل، پس از ظهور آئین رستگاری بخش اسلام، تمدن اسلامی و ایرانی با تکیه بر حکمت الهی و توحید، همواره الگویی متفاوت ارائه کرده است که در آن، عقل و وحی در کنار هم قرار دارند و انسان را به سوی کمال الهی هدایت می کنند. فرهنگ و تمدن اسلام و ایران با نهضت ترجمه و بازآفرینی میراث علمی و فلسفی، نقش مهمی در انتقال دانش به غرب ایفا کرد، اما غرب باز هم این میراث گران بها و ارجمند انسانی را در چارچوب مادی گرایی خود هضم کرد و از بُعد توحیدی و الهی و اخلاقی آن غفلت ورزید. این غفلت، رنسانس غربی را به جای احیای معنویت، به سمت

مادی گرایی و دین گریزی و سکولاریسم و حتی بعدها خدا ناباوری سوق داد. توصیف این مسیر نمایانگر عوامل اصلی افول تمدنی غرب است که در مقاله پیش روی، این جانب با ادله کافی و مستند به تبیین آن خواهم پرداخت و ان شاء الله به حول و قوة الهی و عنایات ائمه معصوم (علیهم السلام) و استمداد از روح شهدای سرفراز جنگ های اخیرمان با اندیشه پست و دون مادی نگر غرب، به ویژه امام فرزانه شهید ما، شهید آیت الله خامنه ای (اعلی الله مقامه)، گامی مؤثر در آگاه سازی نسل جوان ایرانی به مبانی فکری فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی باشد.

نظریه محوری اینجانب در این مقاله این است که زوال غرب نتیجه مستقیم و اجتناب ناپذیر جدایی انسان از خدا بوده است. این جدایی که در رنسانس به اوج خود رسید و سر آغاز افول معنوی و تمدنی غرب به شمار می رود، فقط و فقط با بازگشت به فطرت الهی انسان و احیای جهان بینی توحیدی بر اساس مبانی اسلامی و ایرانی اصلاح پذیر خواهد بود. شاید از این طریق بتوان رنسانس جدیدی در جهت مخالف این زوال پدید آورد؛ رنسانس جدیدی که بر پایه وحدت عقل و وحی، توحید ناب و عدالت الهی استوار است و می تواند الگویی برای جهان معاصر ارائه دهد.

رساله در علل زوال معنوی غرب

جهان پیش از ظهور مسیحیت، صحنه تلاقی و تعارض دو جهان‌بینی بزرگ بود: از یک سو، جهان‌بینی یونانی - رومی و از سوی دیگر جهان‌بینی ابراهیمی - ایرانی. در این زمینه، فرانتس کومون^۱ (۱۸۶۸-۱۹۴۷ م)، مورخ، باستان‌شناس و دین‌شناس بلژیکی که در حوزه ادیان باستانی، به‌ویژه تأثیر ادیان شرقی بر بت‌پرستی رومی، تخصص داشت، و از پژوهشگران پیشرو در مطالعه ادیان رازآمیز در امپراتوری روم به شمار می‌رود، در کتاب مهم و نام‌آشنایش، ادیان شرقی در بت‌پرستی رومی^۲ (۱۹۱۱، ص ۴۵-۶۲)، که در آن، به بررسی نفوذ آیین‌های شرقی مانند میترائیسم، آیین ایزیس و کیش‌های بابلی و ایرانی در جهان رومی می‌پردازد، نشان می‌دهد که چگونه ادیان و جهان‌بینی‌های شرقی، به‌ویژه دین زرتشتی ایرانی و ادیان ابراهیمی، به‌تدریج در امپراتوری روم باورمندانی معتقد و مؤمن یافتند؛ باورمندانی که با جهان‌بینی الحادی هلنیستی به تعارض و تعامل پرداختند. به همین ترتیب، پتر براون^۳ (۱۹۳۵ م -)، مورخ ایرلندی و یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران حوزه «عهد باستان متأخر»^۴ که با مطالعات خود، مفهوم «دوران گذار» میان جهان باستان و قرون وسطی را بازتعریف کرد هم، در کتاب مهم خود، جهان عهد باستان متأخر^۵ (۱۹۷۱، ص ۱۸-۳۴) که تأثیر عمیقی بر مطالعات تاریخی این دوره داشته، از تقابل این دو سنت

1. Franz Cumont

2. *The Oriental Religions in Roman Paganism*

3. Peter Brown

4 Late Antiquity

5. *The World of Late Antiquity*

فرهنگی-دینی سخن می گوید و آن را یکی از عوامل مهم تحولات بعدی تمدن غرب می داند. مری بویس^۱ (-۱۹۲۰ م) ۲۰۰۶ م)، ایران شناس و زرتشتی شناس برجسته بریتانیایی که به عنوان یکی از مهم ترین پژوهشگران غربی در حوزه دین زرتشتی شناخته می شود، نیز در کتاب زرتشتیان: باورها و اعمال دینی شان^۲ (۲۰۰۱، ص ۷۲-۹۰) به مواجهه جهان بینی ایرانی با فرهنگ یونانی-رومی پیش از مسیحیت اشاره کرده و تأثیرات متقابل آن ها را بررسی می کند. از منظر فلسفی-تمدنی، هانری کوربن^۳ (۱۹۰۳-۱۹۷۸ م)،

۱. بانوی شاخص مطالعات ایران شناسی، مری بویس (Mary Boyce) در دهه های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ ش، چندین سال را در ایران گذراند و بخش مهمی از تحقیقات میدانی خود را در میان جوامع محلی یزد و کرمان انجام داد. بویس برخلاف بسیاری از پژوهشگران غربی که عمدتاً بر متون کهن تکیه می کردند، تلاش کرد سنت های زنده ایرانیان را از نزدیک مشاهده و ثبت کند. او مدتی در خانه های مردمان بومی ایران ساکن شد، در مراسم و آیین های آنان شرکت کرد و با زبان و فرهنگ روزمره آنان آشنا شد. این اقامت طولانی باعث شد که پژوهش های او درباره ایرانیان و به ویژه زرتشتیان ایران، به ویژه در مقایسه با زرتشتیان پارسی هند، عمق و دقت بیشتری داشته باشد. نتایج این مطالعات میدانی در آثار بعدی او، از جمله کتاب زرتشتیان: باورها و اعمال دینی شان، به شکل قابل توجهی منعکس شده است. وی پس از اقامت طولانی در ایران، به هدف آشناسازی غرب با مبانی فرهنگ و تمدن ایران، سال ها در مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی (SOAS) دانشگاه لندن به تدریس و پژوهش پرداخت. کتاب اصلی او با عنوان زرتشتیان: باورها و اعمال دینی شان (۱۹۷۹ م) یکی از منابع معتبر و جامع در معرفی تاریخ و تمدن ایران و آموزه ها و تحولات آیین زرتشتی از دوران باستان تا دوره معاصر به شمار می رود.

2. Zoroastrians: Their Religious Beliefs and Practices

۳. هانری کوربن (Henry Corbin) سال های طولانی در ایران اقامت داشت و با بسیاری از اندیشمندان ایرانی معاصر خود، نظیر علامه طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰ ش)، سید حسین نصر (۱۳۱۲ ش -) و سید جلال الدین آشتیانی (۱۳۰۴-۱۳۸۴ ش) ارتباط نزدیک برقرار کرد. کوربن جلسات منظم فلسفی و عرفانی با او در قم و تهران داشت و این دیدارها از مهم ترین منابع شناخت اندیشه او به شمار می رود. سید حسین نصر نیز رابطه نزدیک و مداومی با کوربن داشت و در معرفی او به محافل علمی ایران و همکاری در برخی پروژه ها نقش مؤثری ایفا کرد. سید جلال الدین آشتیانی با کوربن همکاری علمی داشت و در انتشار و تصحیح برخی متون فلسفی اسلامی با او همراه بود.

فیلسوف، الهی‌دان و ایران‌شناس فرانسوی که به عنوان یکی از مهم‌ترین پژوهشگران غربی در حوزه فلسفه و عرفان اسلامی، به‌ویژه تشیع و اندیشه ایرانی شناخته می‌شود و با مرحوم علامه طباطبایی مؤانست و مجالست داشت، در مهم‌ترین اثرش، کتاب اسلام ایرانی^۱ (۱۹۷۱، ج ۱، ص ۲۵-۴۸) که در چهار جلد در سال‌های ۱۹۷۱-۱۹۷۲ منتشر شد، و در آن، به بررسی سیر معنویت و فلسفه اسلامی در ایران، از دوره پیش از اسلام تا دوران صفویه و پس از آن می‌پردازد، این تقابل را در چارچوب مواجهه سنت ابراهیمی-ایرانی با فلسفه یونانی تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که این تعارض، زمینه‌ساز تحولات عمیق‌تری در تاریخ اندیشه شد. دوست دیگر هانری کوربن، استاد دکتر سید حسین نصر^۲ (۱۳۱۲ش -)، فیلسوف و اسلام‌شناس معاصر ایرانی که در حوزه فلسفه اسلامی، عرفان و اندیشه شیعی جایگاه برجسته‌ای دارد، نیز در کتاب فلسفه اسلامی از آغاز تا امروز^۳ (۲۰۰۶، ص ۱۲-۳۰) که در آن، سیر تحول فلسفه اسلامی را از دوران اولیه تا دوره معاصر بررسی کرده و بر تداوم و پویایی این سنت فکری تأکید ورزیده، بر همین نکته تأکید دارد که جهان‌بینی ابراهیمی-ایرانی پیش از مسیحیت، حامل عناصری از حکمت الهی بود که بعدها در تقابل با عقلانیت یونانی-رومی قرار گرفت.

1. *En Islam iranien*

۲. سید حسین نصر خدمات مهمی در معرفی و تبیین تاریخ و اندیشه تشیع، به‌ویژه فلسفه و عرفان شیعی، در محافل دانشگاهی غرب انجام داده است. آثار او که متأثر از همکاری نزدیکی با هانری کوربن، است نقش مؤثری در شناخت بهتر سنت فکری ایران و تشیع در مطالعات اسلامی معاصر داشته است.

3. *Islamic Philosophy from Its Origin to the Present*

متفکرانی چون سقراط و افلاطون تا ارسطو، پایه‌های تفکر عقلی را در غرب بنا نهادند. افلاطون با ایده «مُثل»^۱ (Forms)، جهانی فراتر از محسوسات را ترسیم کرد که می‌توانست بستری برای تفکر توحیدی بعدی باشد؛ با این حال، این فلسفه هرگز به یک خدای واحد منجر نشد؛ بلکه به حفظ ارباب انواع و «خدایان فیلسوفان» رسید، یعنی موجوداتی خیالی و دور از دسترس توده مردم. در این زمینه، رنه گنون^۲ (۱۸۸۶-۱۹۵۱ م)، فیلسوف و متافیزیک‌دان مسلمان فرانسوی و از نخستین شخصیت‌های علمی و از پیشروان تحلیل انحطاط معنوی و فکری تمدن غربی در دوران معاصر، در کتاب بحران جهان مدرن^۳ (۱۹۲۷)، ص ۳۵-۴۸) تأکید می‌کند که فلسفه یونانی هرگز از چارچوب شرک و کثرت‌گرایی فراتر نرفت و نتوانست به مفهوم خدای واحد و متعالی دست یابد. هانری کوربن نیز در اسلام ایرانی (همان، ج ۱، ص ۵۵-۷۸) نشان می‌دهد که ایده «مُثل» افلاطونی،

۱. ایده مُثل افلاطون بر این اصل استوار است که جهان محسوس، تنها سایه‌ای ناقص و متغیر از جهانی دیگر به نام «جهان مُثل» است. به باور افلاطون، مُثل یا ایده‌ها، موجوداتی ازلی، ابدی و کامل هستند که در عالم معقول قرار دارند و اشیای این جهان، تنها نسخه‌های ناقص و گذرای آن‌ها به شمار می‌روند. هر نوع از موجودات (مانند عدالت، زیبایی یا انسان) دارای یک «مثال» یا صورت کامل و غیرقابل تغییر در عالم معقول است که اشیای جزئی این جهان، با بهره‌مندی از آن، وجود می‌یابند. در رأس سلسله‌مراتب مُثل، «مثال خیر» قرار دارد که منبع وجود و معرفت همه مُثل دیگر است.

۲. رنه گنون René Guénon پیش از تشرف به اسلام، از بنیادگذاران مکتب سنت‌گرایی در فلسفه غرب (Traditionalism) بود. او در ابتدا در آثار خود، به نقد بنیادین مدرنیته از منظر حکمت سنتی و مابعدالطبیعه پرداخت و بر بازگشت به اصول معنوی مشترک ادیان تأکید کرد. همین مسیر فکری، راه او را برای تشرف به اسلام باز کرد؛ به‌طوری‌بعد از تشرف به اسلام جهان غرب را ترک گفت و در جستجوی حقیقت، سال‌های پایانی عمر خود را در مصر، در مطالعه اسلام و تقابل غرب با جهان اسلام گذراند. کتاب بحران جهان مدرن (۱۹۲۷ م) از مهم‌ترین آثار اوست که در آن، به تحلیل انحطاط معنوی و فکری تمدن غربی در دوران معاصر می‌پردازد.

3. *The Crisis of the Modern World*

هرچند حامل بعدی معنوی بود، اما در نهایت در سطح خدایان و ارباب انواع متوقف ماند و به توحید حقیقی نرسید. سید حسین نصر در معرفت و امر قدسی^۱ (۱۹۸۱، ص ۴۲-۶۰) این نکته را برجسته می‌سازد که فلسفه یونانی، به‌رغم تلاش برای فراتر رفتن از عالم محسوس، فاقد مبدأ و حیانی بود و بنابراین نتوانست به خدای واحد موحدان راه یابد. فریتهوف شوان^۲ (۱۹۰۷-۱۹۹۸ م)، فیلسوف مسلمان سوئیسی که در کنار رنه گنون سابق الذکر، از پیشروان بیدارگری اسلامی در اروپا بود، در کتاب منطق و تعالی^۳ (۱۹۷۵، ص ۸۸-۱۰۵) که از مهم‌ترین آثار اوست و در آن، به بررسی رابطه منطق، معرفت و امر متعال می‌پردازد و محدودیت‌های عقل مدرن را از دیدگاه حکمت سنتی تحلیل می‌کند، نیز فلسفه افلاطونی را از منظر سنت‌گرایی نقد می‌کند و معتقد است که این فلسفه هرچند به مراتب وجودی اشاره دارد، اما به دلیل فقدان وحی، در نهایت به خدایان فیلسوفان محدود می‌ماند. پس از رنه گنون و فریتهوف شوان، مارتین لینگز^۴ (۱۹۰۹-

1. Knowledge and the Sacred

۲. فریتهوف شوان Frithjof Schuon فیلسوف سوئیسی و از برجسته‌ترین نمایندگان مکتب سنت‌گرایی بود. او مانند رنه گنون، بر نقد مدرنیته از منظر مابعدالطبیعه سنتی تأکید داشت و به تبیین وحدت باطنی ادیان پرداخت. شوان پس از تشرف به اسلام، آثار متعددی در حوزه فلسفه، عرفان و نقد اندیشه مدرن نگاشت. کتاب منطق و تعالی او از مهم‌ترین آثار اوست که در آن به بررسی رابطه منطق، معرفت و امر متعال می‌پردازد و محدودیت‌های عقل مدرن را از دیدگاه حکمت سنتی تحلیل می‌کند.

3. Logic and Transcendence

۴. مارتین لینگز Martin Lings در کتاب نماد و کهن‌الگو که از آثار فلسفی-عرفانی او است به بررسی معنا و کارکرد نمادها در سنت‌های دینی و معنوی می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه نمادها و کهن‌الگوها، پیوند انسان با امر متعال را بازتاب می‌دهند.

۲۰۰۵م)، اسلام‌شناس و نویسندهٔ بریتانیایی و از چهره‌های برجستهٔ مکتب سنت‌گرایی قرار دارد که تحت تأثیر آن دو اندیشمند مسلمان اروپایی، سال‌ها به مطالعه و پژوهش در حوزهٔ تصوف و حکمت اسلامی پرداخت و آثار مهمی در این زمینه نگاشت. وی در کتاب نماد و کهن‌الگو^۱ (۱۹۹۱، ص ۲۸-۴۵) از محدودیت‌های فلسفهٔ افلاطونی در ارائهٔ تصویری از خداوند واحد سخن گفته و آن را در تقابل با سنت‌های وحیانی قرار می‌دهد. در همین راستا، تیتوس بورکهارت^۲ (۱۹۰۸-۱۹۸۴م)، هنرشناس و محقق سوئیسی-آلمانی، در کتاب هنر مقدس در شرق و غرب^۳ (۱۹۶۷، ص ۶۰-۷۸) تأکید می‌کند که تفکر یونانی نتوانست به وحدت الهی برسد و در نتیجه، خدایان متعدد و موجودات واسطه هم‌چنان در نظام فکری آن حضور داشتند. مردم یونان نیز شمار انبوهی از خدایان را می‌پرستیدند؛ مانند زئوس^۴ (پادشاه خدایان؛ خدای آسمان و تندر)، هرا^۵ (ملکه خدایان و همسر و خواهر زئوس و الهه ازدواج)، پوزیدون^۶ (برادر زئوس و خدای دریا و اسب)، دمترا^۷ (الهه کشاورزی)،

1. Symbol and Archetype

۲. تیتوس بورکهارت (Titus Burckhardt) تخصص اصلی‌اش در حوزهٔ هنر مقدس، نمادشناسی و هنر اسلامی بود و آثار متعددی در تبیین مبانی معنوی هنر نگاشت. کتاب هنر مقدس در شرق و غرب (۱۹۶۷) از مهم‌ترین آثار اوست که در آن، به مقایسه و بررسی اصول هنر مقدس در سنت‌های مختلف دینی، به‌ویژه در شرق و غرب، می‌پردازد و هنر را به مثابه تجلی امر قدسی و نمادهای معنوی تحلیل می‌کند.

3. Sacred Art in East and West

4. Zeus

5. Hera

6. Poseidon

7. Demeter

آتنا^۱ (الهه خرد)، آپولون^۲ (الهه هنر)، آرتمیس^۳ (الهه شکار)، آرس^۴ (خدای جنگ)، آفرودیت^۵ (الهه عشق)، هفائستوس^۶ (خدای آتش)، هرمس^۷ (الهه تجارت) و هستیا^۸ (خدای جشن) و رومیان نیز همین خدایان را با اسامی دیگر پرستش می کردند که برای مثال ژوپیتر^۹ معادل زئوس یا ونوس^{۱۰} معادل آفرودیت بود؛ که این خدایان، نه کامل بودند و نه بی نقص؛ بلکه بازتابی از صفات انسانی با قدرتی افسانه‌ای بودند و مردم از طریق قربانی، فال گیری و مناسک پیچیده، به دنبال جلب رضایت این خدایان بودند. این نظام پاسخی به نیازهای عاطفی و اجتماعی مردم می داد، اما از عمق فلسفی بی بهره بود. رنه گنون (همان، ص ۳۵-۴۸) این نظام شرک آمیز را فاقد عمق متافیزیکی واقعی دانسته و آن را بازتابی از ویژگی های انسانی با قدرتی افسانه‌ای توصیف می کند. هانری کوربن (همان، ج ۱، ص ۵۵-۷۸) نشان می دهد که خدایان یونانی و رومی، با وجود نقش اجتماعی و عاطفی شان، از طریق قربانی و مناسک پیچیده مورد پرستش قرار می گرفتند، اما فاقد وحدت و تعالی حقیقی بودند. سید حسین نصر (همان، ص ۴۲-۶۵) تأکید می کند که این نظام هرچند پاسخی به نیازهای روانی مردم می داد، اما به دلیل فقدان مبدأ و حیانی، از عمق فلسفی و معنوی بی بهره

-
1. Athena
 2. Apollo
 3. Artemis
 4. Ares
 5. Aphrodite
 6. Hephaestus
 7. Hermes
 8. Hestia
 9. Jupiter
 10. Venus

بود. فریتهوف شوان (همان، ص ۸۸-۱۰۵) این خدایان را موجوداتی ناقص و انسان گونه معرفی می کند که بازتابی از صفات بشری بودند و نتوانستند به مفهوم خدای واحد و کامل برسند.

در امپراتوری روم، این کثرت گرایی دینی به اوج رسید. رومی ها علاوه بر خدایان خود، خدایان ملل مغلوب را نیز به خدایان خود می افزودند. این تساهل دینی، اما در عمل به معنای بی تفاوتی نسبت به امر قدسی بود. هانری کوربن (همان، ج ۱، ص ۵۵-۷۸) تأکید می کند که این نوع تساهل دینی در روم، نه از سر احترام به امر قدسی، بلکه از سرب بی تفاوتی و مصلحت سیاسی بود. دین به ابزاری سیاسی برای حفظ انسجام امپراتوری تبدیل شد و امپراتوران خود را دارای مقام الهی می دانستند. رنه گنون (همان، ص ۳۵-۴۸) این وضعیت را نتیجه انحطاط معنوی غرب می داند که در آن دین از عمق و حیانی خود تهی شده و به ابزاری برای قدرت سیاسی بدل می گردد. سید حسین نصر (همان، ص ۴۲-۶۵) نشان می دهد که الوهیت یافتن امپراتوران، نماد روشنی از جدایی تدریجی تمدن غربی از مبدأ الهی است. فریتهوف شوان نیز (همان، ص ۸۸-۱۰۵) این کثرت گرایی رومی را فاقد هر گونه عمق معنوی واقعی دانسته و آن را بازتابی از افول سنت های اصیل توحیدی می داند.

در این فضای فکری، فرقه های سری و آیین های رازوار (مانند آیین میترا^۱ یا الهه ایزیس^۲) نیز رواج داشتند که وعده

1. Mithraism

2. Isis

رستگاری و حیات پس از مرگ می‌دادند. رنه گنون (همان، ص ۳۵-۴۸) این آیین‌های رازوار را تلاشی ناقص برای جبران خلأ معنوی ناشی از کثرت گرایی و سیاسی شدن دین می‌داند. این آیین‌ها، به دلیل شخصی‌تر بودن نسبت به دین رسمی، محبوبیت بسیاری یافتند و برای پذیرش یک دین رستگاری‌بخش مانند مسیحیت زمینه‌سازی کردند. هانری کوربن (همان، ج ۱، ص ۵۵-۷۸) تأکید می‌کند که این فرقه‌ها هرچند حاوی عناصری از اشتیاق به رستگاری بودند، اما به دلیل فقدان وحی اصیل، نتوانستند پاسخ نهایی به نیاز معنوی انسان بدهند. سید حسین نصر (همان، ص ۴۲-۶۵) این آیین‌ها را زمینه‌ساز پذیرش مسیحیت به عنوان دینی رستگاری‌بخش توصیف می‌کند که بعدها توانست خلأ معنوی روم را تا حدی پر کند. فریتهوف شوان نیز (همان، ص ۸۸-۱۰۵) این فرقه‌های سری را بازتابی از تلاش انسان برای بازگشت به امر قدسی در شرایط انحطاط سنت‌های رسمی می‌داند.

خلأ بزرگ این دوران، نبود یک نظام معنوی منسجم بود که هم پاسخگوی عقل و هم نیازهای عمیق روحی باشد؛ فلسفه برای خواص بود و اساطیر برای عوام و میان این دو، شکاف عمیقی وجود داشت که این شکاف با مسیحیت پر شد. رنه گنون (همان، ص ۳۵-۴۸) این جدایی میان فلسفه و دین عامه را نشانه‌ای از انحطاط معنوی تمدن رومی می‌داند. تیتوس بوکهارت (همان، ص ۶۰-۷۸) تأکید می‌کند که فلسفه یونانی-رومی به دلیل ماهیت انتزاعی خود، نتوانست نیازهای روحی مردم عادی را برآورده سازد. هارتین لینگز

(همان، ص ۲۵-۴۴) این شکاف را عامل اصلی آمادگی جامعه رومی برای پذیرش دینی مانند مسیحیت می‌داند که هم عقل و هم قلب را مخاطب قرار می‌داد. سید حسین نصر نیز (همان، ص ۴۲-۶۵) این خلأ را نتیجه جدایی تدریجی عقلانیت از سنت و حیانی می‌داند که با مسیحیت تا حدی ترمیم شد.

یکی از درخشش‌های ادیان ابراهیمی، آیین مسیحیت بود. هانری کوربن (همان، ج ۱، ص ۵۵-۷۸) ظهور مسیحیت را پاسخی الهی به خلأ معنوی جهان باستان می‌داند. این دین در اورشلیم (بیت المقدس) که در اشغال امپراتوری روم بود، ظهور کرد؛ اما این دین ساده و روحانی، تا پیش از قرن چهارم، همواره تحت تعقیب و سرکوب بود. پیتربراون (همان، ص ۸۲-۱۰۵) دوران تعقیب مسیحیان را دوره‌ای از مقاومت معنوی در برابر ساختار قدرت رومی توصیف می‌کند. رامزی مک‌مولن^۱ رامزی مک‌مولن (۱۹۲۸م -)، مورخ آمریکایی و از برجسته‌ترین پژوهشگران تاریخ روم متأخر و دوران گذار از بت‌پرستی به مسیحیت که در آثار خود، با رویکردی تاریخی و تحلیلی، به بررسی تحولات دینی و اجتماعی امپراتوری روم می‌پردازد، کتابی دارد تحت عنوان کتاب مسیحیت و بت‌پرستی در روم^۲ (۱۹۹۷م). این کتاب از آثار مهم اوست که در آن، فرآیند مسیحی شدن و تعامل یا تقابل مسیحیت با سنت‌های بت‌پرستی را در سده‌های چهارم تا هشتم میلادی بررسی می‌کند و نشان

1. Ramsay MacMullen

2. *Christianizing the Roman Empire*

می‌دهد که این گذار نه صرفاً دینی، بلکه عمیقاً اجتماعی و فرهنگی بوده است. وی در این کتاب (۱۹۸۴)، ص ۴۳-۶۷) نشان می‌دهد که مسیحیت پیش از کنستانتین، دینی تحت فشار و ستم بود. اما نقطه عطف تاریخ مسیحیت، امپراتوری کنستانتین بود. رابین لین فاکس^۱ (۱۹۴۶م -)، مورخ بریتانیایی و استاد تاریخ باستان در دانشگاه آکسفورد که متخصص تاریخ روم و تحولات دینی در دوران باستان متأخر است، کتابی تحت عنوان بت پرستان و مسیحیان^۲ دارد که از مهم‌ترین آثار او به شمار می‌رود. وی در این کتاب به بررسی همزیستی و تقابل ادیان بت پرستی و مسیحیت در امپراتوری روم طی سده‌های سوم و چهارم میلادی می‌پردازد و با تکیه بر منابع تاریخی، تصویری دقیق از جهان دینی آن دوران ارائه می‌دهد. فاکس در این کتاب (۱۹۸۶)، ص ۶۶۹-۷۱۰)، امپراتوری کنستانتین را نقطه چرخشی مهم در تاریخ این دین معرفی می‌کند.

کنستانتین در سال ۳۱۲م، پیش از نبرد «پل میلویو»، مدعی شد که نشان صلیب را در آفتاب دیده و با پیامی مبنی بر اینکه «با این علامت پیروز شو» مواجه شده است. او پس از پیروزی، مسیحیت را نه به عنوان دین رسمی، اما به عنوان دینی قانونی و مورد حمایت امپراتور به رسمیت شناخت و کلیساها را ساخت و به اسقف‌ها امتیاز داد و «شورای نیقیه»^۳ را در سال ۳۲۵ میلادی تشکیل داد تا وحدت

1. Robin Lane Fox

2. Pagans and Christians

۳. شورای نیقیه (Council of Nicaea) در سال ۳۲۵م، نخستین شورای سراسری (اکومنیکال) کلیسای مسیحی بود که به دستور امپراتور روم، کنستانتین

عقیدتی میان مسیحیان ایجاد کند. هنری چادویک^۱ در کتاب کلیسای آغازین^۲ (۱۹۶۷، ص ۱۲۵-۱۴۸) شورای نیقیه را تلاشی برای تثبیت وحدت عقیدتی تحت حمایت امپراتوری توصیف می‌کند. اما کار بزرگتر کنستانتین، ساخت اقامتگاه خود در شهر بیزانس بود که بعداً نامش را به کنستانتینوپولیس تغییر داد. این شهر نه تنها پایتخت سیاسی امپراتوری شد، بلکه مرکز تازه‌ای برای مسیحیت شرقی گردید و نام خود را تا ابد با او گره زد. این اقدام، مسیحیت را از یک آیین تحت تعقیب به یک نهاد قدرتمند و دولتی تبدیل کرد؛ به‌طوری که رابین لین فاکس (همان، ص ۶۶۹-۷۱۰) انتقال پایتخت به کنستانتینوپولیس را اقدامی تعیین‌کننده در تبدیل مسیحیت به قدرتی سیاسی و فرهنگی می‌داند. پیتر براون (همان، ص ۸۲-۱۰۵) این رویدادها را نقطه عطفی در تبدیل مسیحیت از آیینی تحت تعقیب به نهادی دولتی می‌داند. رامزی مک‌مولن (همان، ص ۴۳-۶۷)

کبیر، در شهر نیقیه (نزدیک استانبول امروزی) برگزار شد. هدف اصلی این شورا، حل یک اختلاف بزرگ الهیاتی به نام مدعای آریوس (Arian Controversy) بود. آریوس، کشیشی موحد از اسکندریه، معتقد بود که عیسی مسیح مخلوق خداست و با ذات اقدس الهی هم‌ذات (هم‌جوهر) نیست. این دیدگاه با باور اکثر اسقف‌های آن زمان که - نعوذ بالله- مسیح را «پسر خدا» و هم‌ذات با خداوند می‌دانستند، در تضاد بود. در این شورا، آریوس و پیروانش محکوم شدند. سپس، اعتقادنامه‌ای نوشته شد که در آن، صراحتاً آمده بود مسیح - نعوذ بالله- «هم‌ذات با پدر» است. این اعتقادنامه پایه اصلی اعتقاد مسیحیان ارتدوکس و کاتولیک تا امروز است. شورا همچنین درباره تاریخ عید پاک، انضباط کلیسایی و برخی مسائل اداری تصمیم‌گیری کرد. شورای نیقیه نقطه عطفی در تاریخ مسیحیت به شمار می‌رود، زیرا: نخستین بار، امپراتور روم مستقیماً در امور دینی مداخله کرد؛ وحدت اعتقادی کلیسا را تقویت کرد؛ الگویی برای شوراهای بعدی (مانند شورای قسطنطنیه در سال ۳۸۱ م) شد. به طور خلاصه، شورای نیقیه تلاشی برای تثبیت آموزه رسمی مسیحیت درباره ماهیت الهی مسیح و مقابله با تفسیرهای متفاوت (حتی تفسیرهای توحیدی) بود.

1. Henry Chadwick

2. The Early Church

تأکید می‌کند که حمایت کنستانتین، ساختار سازمانی و سیاسی مسیحیت را به‌طور اساسی دگرگون کرد. با سقوط امپراتوری روم غربی در قرن پنجم میلادی، کلیسا به تنها نهاد باقی‌مانده از تمدن رومی بدل شد. اما آنچه رخ داد، اروپایی شدن کامل مسیحیت بود یعنی به جای این که اروپا مسیحی شود، مسیحیت اروپایی شد که این فرایند، هرچند به گسترش مسیحیت انجامید، اما آن را از ریشه‌های شرقی و ادیان ابراهیمی‌اش دور ساخت و آموزه‌های انجیل با فرهنگ، سنن و حتی باورهای کهن اقوام اروپایی (ژرمن‌ها و اسلاوها) منطبق گشت. پیتربراون (همان، ص ۱۵۰-۱۷۵) این فرایند را «اروپایی‌سازی مسیحیت» توصیف می‌کند. مسیحیت، بسیاری از جشن‌های بت‌پرستانه را در خود هضم کرد، قدیسان را جایگزین خدایان محلی نمود و به دینی تبدیل شد که با هویت قومی و سیاسی پادشاهی‌های تازه‌تأسیس اروپا عجین گشت. یاروسلاو پلیکان^۱ (۱۹۲۳-۲۰۰۶م) مورخ برجسته آمریکایی و متخصص تاریخ اندیشه مسیحی که در آثار خود با رویکردی تاریخی و تحلیلی، سیر تحول آموزه‌های مسیحی را از آغاز تا دوران مدرن بررسی کرده در مهم‌ترین اثرش، کتاب سنت مسیحی^۲ که در پنج جلد نوشته شده و در آن، به بررسی نظام‌مند تحول اعتقادات، الهیات و سنت‌های فکری مسیحیت از قرن نخست تا قرن بیستم پرداخته^۳ (۱۹۷۱، ج ۱، ص ۱۲۳-۱۲۴)

1. Jaroslav Pelikan

2. *The Christian Tradition*

۳. این مجموعه به دلیل دقت تاریخی و جامعیت، یکی از منابع مرجع در مطالعات تاریخ مسیحیت به شمار می‌رود.

(۱۴۸) تأکید می‌کند که مسیحیت غربی به تدریج از ریشه‌های شرقی خود جدا شد. رامزی مک‌مولن (همان، ص ۱۱۲-۱۳۵) نشان می‌دهد که جذب عناصر بت‌پرستانه، راهی بود که برای گسترش این دین در میان اقوام اروپایی اندیشیده بودند؛ اما همین تدبیر ساده‌اندیشانه، به باور تیتوس بورکهارت (همان، ص ۸۵-۱۰۵) موجب دور شدن از عمق معنوی و الهی اولیه مسیحیت شد.

با تثبیت قدرت کلیسا در قرون وسطی، ساختار سلسله‌مراتبی و منضبطی پدید آمد که پاپ در رأس آن قرار داشت. ر. و. سادرن^۱ (۱۹۱۲-۲۰۰۱م)، مورخ بریتانیایی و از برجسته‌ترین پژوهشگران تاریخ قرون وسطی در قرن بیستم که تخصص اصلی‌اش در بررسی روابط متقابل جامعه، فرهنگ و نهادهای دینی در اروپای قرون وسطی بود، در کتاب جامعه غربی و کلیسا در قرون وسطی^۲ (۱۹۷۰، ص ۱۲۵-۱۵۰) که در آن، که در آن به تحلیل نقش کلیسا در ساختار اجتماعی، سیاسی و فکری غرب قرون وسطی می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه نهاد کلیسا هم تحت تأثیر جامعه بود و هم بر آن تأثیر می‌گذاشت اظهار می‌دارد که این سلسله‌مراتب عامل اصلی انحصار معنویت توسط نهاد کلیسا بود. بدین ترتیب، کلیسا به تدریج انحصار معنویت را در دست گرفت. یکی از مهم‌ترین ابزارهای کنترل اجتماعی و معنوی، آیین توبه و اعتراف بود. در این نظام، گناهان تنها از طریق اعتراف به کشیش و انجام تکالیف کفاره‌ای (مانند روزه، دعا

1. R.W. Southern

2. *Western Society and the Church in the Middle Ages*

و زیارت) بخشیده می شدند. کشیش به عنوان واسطه میان گناهکار و خدا عمل می کرد و این یعنی بخشش گناهان در انحصار نهاد کلیسا قرار گرفت. همچنین در قرون بعد، مفهوم «بخشش نامه» یا اعطای عفو رواج یافت که به موجب آن، با پرداخت پول یا انجام کارهای خاص، می توان از عذاب اخروی کاست و کلیسا به یک دولت-دین تبدیل شد که با سیاست، ثروت و جنگ آمیخته بود. دیارمید مک کالاج^۱ در تاریخ مسیحیت^۲ (۲۰۰۹، ص ۳۶۵-۳۹۰) گسترش همین مفهوم «بخشش نامه» را نشانه ای از آمیزش قدرت سیاسی و دینی کلیسا معرفی می کند. ژاک لوگوف^۳ (۱۹۲۴-۲۰۱۴) نیز در کتاب زایش برزخ^۴ (۱۹۸۱، ص ۲۱۰-۲۴۰) نشان می دهد که چگونه آموزه های مربوط به عذاب اخروی، به ابزاری برای کنترل اجتماعی و مالی تبدیل شد.

در آموزه انحرافی از آئین الهی مسیحیت، حضرت عیسی (ع) نه یک پیامبر، بلکه - نعوذ بالله- تجسم خدای یگانه در قالب انسان است. باور به «تثلیث» (پدر، پسر و روح القدس) او را در مقام «پسر خدا» قرار می دهد که هم ذات با پدر است، نه مخلوق. هنری چادویک (همان، ص ۸۵-۱۱۰) این تحول را گسستی بنیادین از مفهوم الوهیت در جهان باستان می داند. این باور، مسیحیت را از تمام ادیان پیشین یونان و روم که خدایان را موجوداتی شبیه انسان اما جدا از الوهیت

1. Diarmaid MacCulloch

2. *A History of Christianity*

3. Jacques Le Goff

4. *The Birth of Purgatory*

می‌دانستند، جدا می‌کرد. یاروسلاو پلیکان (همان، ج ۱، ص ۱۷۲-۲۰۰) تأکید می‌کند که تثلیث، مسیحیت را از شرک یونانی-رومی متمایز ساخت. ریچارد هانسون^۱ (۱۹۱۶-۱۹۸۸م) نیز در کتاب جست‌وجوی خدای مسیحی^۲ (۱۹۸۸، ص ۴۲۰-۴۵۰) نشان می‌دهد که این آموزه، پاسخی ناقص و انسانی از سوی غرب به محدودیت‌های اندیشه فلسفی پیشین آن سرزمین بود.

کلیسا بر پایه همین باورهای بنیادین، آیین‌های مقدس (اسرار) را بنا نهاد که در آن‌ها، عناصر مادی به حاملان فیض الهی تبدیل می‌شدند. هنری چادویک (همان، ص ۱۳۰-۱۵۵) این آیین‌ها را عامل اصلی تثبیت نقش واسطه‌گری کشیش در مسیحیت می‌داند. مهم‌ترین این آیین‌ها، عشاء ربّانی بود که در آن، کشیش با برداشتن تکه‌ای نان و آمیختن آن در شراب، آن را در دهان افراد می‌گذاشتند تا گناهان آن‌ها بخشیده شود؛ به این ترتیب که نان کنایه از گوشت حضرت عیسی (ع) و شراب کنایه از خون آن حضرت بود و این آیین، کشیش را به‌عنوان واسطه‌ای ضروری میان انسان و خدا تثبیت می‌کرد، زیرا تنها او مجاز به انجام این آیین بود. یاروسلاو پلیکان (همان، ج ۱، ص ۲۰۴-۲۳۰) تأکید می‌کند که عشاء ربّانی، به تدریج به محور اصلی عبادت و بخشایش گناه تبدیل شد. ادوارد یارنی^۳ (۱۹۲۶-۲۰۱۲م)، کشیش یسوعی و محقق بریتانیایی متخصص در حوزه آیین‌های اولیه مسیحی بود. او به‌ویژه بر مطالعه

1. R.P.C. Hanson

2. *The Search for the Christian Doctrine of God*

3. Edward Yarnold

آیین‌های آغازین مسیحیت (تعمید، تأیید و عشای ربانی) در سده‌های نخست تمرکز داشت. کتاب کتاب آیین‌های آغازین مسیحی^۱ از آثار مهم اوست که در آن، به بررسی متون تعلیمی و آیینی پدران کلیسا در قرن چهارم میلادی می‌پردازد و چگونگی برگزاری مراسم آغازین مسیحیت را بر اساس منابع تاریخی بازسازی و تحلیل می‌کند. وی در این کتاب (۱۹۷۱، ص ۸۵-۱۱۰) نشان می‌دهد که این مراسم، عناصر مادی را به حاملان فیض الهی تبدیل، و جایگاه انحصاری روحانیت را تقویت کرد.

مسیحیت در قرون وسطی، به تدریج از یک آیین رستگاری‌بخش و سرشار از محبت، به سیستمی خشک، قانون‌گرا و سرشار از خرافات تبدیل شد. یاروسلاو پلیکان (همان، ج ۳، ص ۹۵-۱۲۵) تأکید می‌کند که این دوره، مسیحیت را به سیستمی خشک و قانون‌گرا تبدیل کرد. این دگرپرسی، نه تنها خود دین را از جوهره اصلی‌اش دور کرد، بلکه زمینه‌ساز واکنش‌های شدیدی شد که در نهایت به سکولاریسم و بی‌خدایی انجامید. به این ترتیب که کلیسا برای حفظ قدرت خود، مجموعه‌ای از قوانین سخت و غیرقابل انعطاف مانند تکالیف مکرر مذهبی بی‌پایه و اساس، جریمه‌های سنگین برای گناهان کوچک و تفتیش عقاید وضع کرد که هرگونه انحراف از آموزه‌های رسمی را به شدت سرکوب می‌کرد. ر. و. سادرن (همان، ص ۱۸۰-۲۱۰) این سخت‌گیری‌های قانونی و تفتیش عقاید را عامل اصلی دور شدن مسیحیت از جوهره معنوی‌اش می‌داند. این

1. The Awe-Inspiring Rites of Initiation

سخت گیری‌ها، چهره‌ای خشن و غیرمهربان از دین به نمایش گذاشت و مردم عادی، که توانایی درک پیچیدگی‌های الهیات را نداشتند، تنها ترس از جهنم و عذاب ابدی را از کلیسا دریافت می‌کردند، نه امید و رستگاری را. دیارمید مک کالاج (همان، ص ۴۵۰-۴۸۰) نشان می‌دهد که این رویکرد سرکوب‌گرانه، زمینه‌ساز واکنش‌های سکولار و ضددینی در قرون بعدی شد.

این نحوه برداشت از دین، میراثی از تفکر رومی‌ها قبل از مسیحیت بود که برای مثال، در آن زمان، مبارزات گلاادیاتوری با وحشیگری بی‌نظیری رواج داشت. به این ترتیب که اسیران و بردگان، مجبور بودند تا سرحد مرگ با یکدیگر یا با حیوانات وحشی بجنگند تا زنده بمانند و این امر وسیله تفریح مردم روم بود که در استادیوم یا جیمنازیوم جمع شده و این مبارزات خشونت بار را با خوشحالی تماشا می‌کردند و هر چه خشونت بیشتری انجام می‌شد، استقبال بیشتری به عمل می‌آوردند و برای همین اگر دو نفر با هم می‌جنگیدند و یکی اهل ترحم بود، مورد عتاب و هو کردن قرار می‌گرفت که نمونه‌ای از این توحش را در فیلم گلاادیاتور و شخصیت ماکسیموس شاهد بودیم. رامزی مک‌مولن (همان، ص ۱۶۳-۱۹۰) این مبارزات گلاادیاتوری را جلوه‌ای از خشونت نهادینه‌شده در فرهنگ رومی پیش از مسیحیت می‌داند. این اعمال، که در تمدن‌های شرقی و اسلامی مورد نکوهش بود، نشان از فاصله عمیق میان آموزه‌های اخلاقی و رفتارهای عملی منبعث از کلیسای مسیحیت در آن زمان داشت. پیتر براون (همان، ص ۱۸۵-۲۱۰) نیز تأکید

می کند که این نوع سرگرمی های وحشیانه، نشان دهنده فاصله عمیق میان اخلاقیات شرقی و جهان بینی رومی-هلنیستی بود. مایکل گرانت^۱ (۱۹۱۴-۲۰۰۴م)، مورخ بریتانیایی و از نویسندگان پرکار در حوزه تاریخ روم باستان است که با رویکردی روشن و مبتنی بر منابع تاریخی، جنبه های گوناگون زندگی اجتماعی و فرهنگی روم را بررسی کرده است کتابی تحت عنوان گلادیاتورها^۲ در نقد رفتارهای وحشیانه غربی در رفتار با بردگان و اسرا نوشته است. وی در این کتاب، به تاریخ، سازماندهی و اهمیت اجتماعی-فرهنگی مبارزات گلادیاتوری در امپراتوری روم می پردازد و نشان می دهد چگونه این بازی ها نه تنها سرگرمی، بلکه بخشی از ساختار سیاسی و ایدئولوژیک روم باستان بوده اند. وی در این کتاب (۱۹۶۷، ص ۴۵-۷۵) نشان می دهد که این خشونت ها هم مورد پذیرش جامعه روم بود، و هم بخشی از ساختار قدرت و سرگرمی امپراتوری به شمار می رفت. مشاهده می شود که نگاه غالب مورخان عالم هم سو با استدلال این جانب در در تبیین نظریه پیش رو است.

در این شرایط، یکی از مهم ترین رخدادهای الهیاتی در این دوران، اختلاف بر سر موجودیت حضرت مسیح (ع) بود. نستوریوس^۳، اسقف اعظم قسطنطنیه در قرن پنجم، اعتقادی توحیدی داشت، به این نحو که حضرت مریم (س) را نه «مادر خدا» بلکه «مادر مسیح» باید نامید. این دیدگاه با عقیده غالب کلیسا در تضاد قرار گرفت. یاروسلاو پلیکان

1. Michael Grant

2. *Gladiators*

3. Nestorius

(همان، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۷۰) این اختلاف را یکی از مهم‌ترین شکاف‌های الهیاتی قرن پنجم می‌داند. نسطوریوس در شورای افسوس^۱ (سال ۴۳۱ میلادی) محکوم و در شورای کلیساها تکفیر و اخراج شد. پیروان او، که به «نسطوریان» معروف شدند، به سوی شرق گریختند و در شمال غرب ایران دوران ساسانی (رها و نصیبین که همان شام فعلی است) ساکن شدند. سباستین براک^۲ در کتاب کلیسای شرق^۳ (۱۹۹۶، ص ۳۰-۶۰) تأکید می‌کند که محکومیت نسطوریوس در شورای افسوس، باعث مهاجرت گسترده پیروان او به ایران ساسانی شد. این جمعیت مورد استقبال انوشیروان عادل قرار گرفتند و پادشاه ایران از ایشان که مردمی فرهیخته و دانشمند بودند و از اسکندریه به ایران آمده بودند حمایت کرد و آن‌ها را در دانشگاه جندی شاپور استخدام کرد و این افراد به زبانهای یونانی و سریانی در

۱. شورای افسوس (Council of Ephesus) در سال ۴۳۱م، سومین شورای سراسری (اکومنیکال) کلیسای مسیحی بود که به دستور امپراتور روم شرقی، تئودوسیوس دوم، در شهر افسوس (واقع در آسیای صغیر) برگزار شد. شورا با اکثریت قاطع، نظر نسطوریوس را محکوم کرد و موارد زیر را تصویب نمود: نسطوریوس به عنوان بدعت گذار شناخته شد، از مقام اسقفی خلع گردید و تبعید شد؛ تأیید لقب - نعوذ بالله - «مادر خدا» برای حضرت مریم: شورا رسماً اعلام کرد که مریم، مادر خداست، زیرا مسیح یک شخص واحد است که طبیعت الهی و انسانی در او متحد شده‌اند؛ تأکید بر اتحاد دو طبیعت در مسیح: طبق آموزه شورا، طبیعت الهی و انسانی مسیح بدون اختلاط و بدون جدایی با هم متحد هستند. پس از این شورا، پیروان نسطوریوس که اعتقادات او را پذیرفته بودند، از کلیسای رسمی جدا شدند و به سمت شرق (به ویژه ایران ساسانی) مهاجرت کردند. این گروه بعدها به «کلیسای آشوری» یا «نسطوری» معروف شدند و در مناطق شرقی گسترش یافتند. به طور خلاصه، شورای افسوس با محکومیت نسطوریوس، بر وحدت شخص مسیح و الوهیت کامل او تأکید کرد و یکی از مهم‌ترین مراحل در شکل‌گیری اعتقاد رسمی مسیحیت درباره طبیعت مسیح به شمار می‌رود.

2. Sebastian P. Brock

3. *The Church of the East*

جندی شاپور تدریس می کردند. ویلهلم باوم^۱ و دیتمار وینکلر^۲ در کتاب کلیسای شرق^۳ (۲۰۰۳، ص ۲۸-۵۵) نشان می دهند که حمایت انوشیروان از نسطوریان و جذب آنان در دانشگاه جندی شاپور، نقش مهمی در انتقال دانش یونانی و سریانی به ایران داشت. این مهاجرت، نه تنها موجب بقای این شاخه از مسیحیت شد، بلکه نشان داد که تعصب کلیسایی تا چه حد می تواند موجب از دست دادن اندیشه های ناب دینی گردد. این وضعیت غرب در آن زمان بود، اما در شرق جهان چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، هیچگاه چنین پدیده های خشونت باری وجود نداشت.

پس از ظهور اسلام در قرن هفتم میلادی، مسلمانان با تمدن های کهن روم، ایران و هند مواجه شدند. در دوران خلافت عباسی (به ویژه از قرن دوم هجری به بعد)، نهضت بزرگ ترجمه آغاز شد. آثار ارسطو، جالینوس، بقراط و دیگر فیلسوفان و پزشکان یونانی به عربی برگردانده شد و در مقابل، کتاب هایی مانند قانون و شفا (تألیف ابو علی سینا) از جمله آثاری بودند که بعدها از طریق ترجمه های لاتینی در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی وارد اروپا شدند و جرقة اولیه رنسانس علمی را در غرب زدند. به عبارت دیگر، اروپای مسیحی که در قرون وسطی دچار افول علمی بود، مدیون مسلمانان و ترجمه های یونانی آثار و کتابهای آنان بود. دیمتری گوتاس^۴ (۱۹۴۵ -)، اسلام شناس و مورخ تاریخ علم آمریکایی

1. Wilhelm Baum
2. Dietmar W. Winkler
3. *The Church of the East*
4. Dimitri Gutas

یونانی تبار که تخصص اصلی اش در تاریخ فلسفه و علم در دوره اسلامی، به ویژه جنبش ترجمه است، و اکنون استاد سابق دانشگاه ییل و از پژوهشگران برجسته در زمینه انتقال دانش یونانی به جهان اسلام به شمار می رود، در کتاب اندیشه یونانی، فرهنگ عربی^۱ (۱۹۹۸، ص ۲۸-۷۵) نهضت ترجمه در دوره عباسی را یکی از مهم ترین رویدادهای انتقال دانش در تاریخ می داند. وی در این کتاب، نشان می دهد که نهضت ترجمه در دوره عباسی نه یک اتفاق تصادفی، بلکه یک پروژه فرهنگی و سیاسی هدفمند بوده است. او بر نقش فعال ایرانیان، به ویژه خاندان برمکی و دیوان سالاران ایرانی در بغداد، در حمایت از این جنبش تأکید دارد و معتقد است تمدن اسلامی با تکیه بر میراث ایرانی و عربی، دانش یونانی را نه تنها حفظ، بلکه بازسازی و گسترش داد. جرج صلیبا^۲ (۱۹۳۹ م -)، دیگر پژوهشگر تاریخ علم که سال ها در دانشگاه کلمبیا به تدریس تاریخ علم و دستاوردهای علمی تمدن اسلامی اشتغال داشته است و از متخصصان برجسته تاریخ نجوم و علوم اسلامی به شمار می رود در کتاب تفکر اسلامی و تولد علم^۳ (۲۰۰۷، ص ۱۱۰-۱۵۰) نشان می دهد که آثار ابن سینا از طریق ترجمه های لاتینی نقش کلیدی در احیای علمی اروپا در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی ایفا کردند. صلیبا استدلال می کند که علم اسلامی نه صرفاً واسطه ای برای انتقال دانش یونانی به اروپا بوده، بلکه خود دارای نوآوری های مهم و مستقل بوده است. او نشان می دهد

1. *Greek Thought, Arabic Culture*

2. George Saliba

3. *Islamic Science and the Making of the European Renaissance*

که دانشمندان مسلمان، به‌ویژه در نجوم و ریاضیات، نقشی فعال و خلاقانه در تحول علم داشته‌اند و این دستاوردها بعدها زمینه‌ساز رنسانس علمی اروپا شده است. مونتگومری وات^۱ (۱۹۰۹-۲۰۰۶م)، اسلام‌شناس و مورخ بریتانیایی که استاد مطالعات عربی و اسلامی در دانشگاه ادینبورگ بوده است و از پژوهشگران برجسته غربی در زمینه تاریخ اسلام و تأثیر آن بر تمدن غرب به شمار می‌رود، در کتاب تأثیر اسلام بر اروپای قرون وسطی^۲ (۱۹۷۲، ص ۴۳-۸۰) تأکید می‌کند که اروپای مسیحی در این دوره عمدتاً از طریق منابع اسلامی با میراث یونانی آشنا شد. وی در این کتاب نشان می‌دهد که اسلام از راه انتقال دانش علمی، فلسفی و فرهنگی، تأثیر عمیقی بر اروپا داشته است و بسیاری از دستاوردهای علمی و فکری اروپا در این دوره، ریشه در تعامل با جهان اسلام دارد. در میان اندیشمندان ایرانی نیز می‌توان از شهید مرتضی مطهری یاد کرد که در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران بر این نکته تأکید دارد که مسلمانان نه تنها آثار یونانی را ترجمه کردند، بلکه آن‌ها را با نقد و تکمیل به میراثی غنی‌تر تبدیل نمودند و سپس به اروپا منتقل کردند. سید حسین نصر هم در کتاب علم و تمدن در اسلام، علم اسلامی را ادامه و تکامل طبیعی علم یونانی می‌داند که از طریق مسلمانان به جهان غرب راه یافت. سید جلال‌الدین آشتیانی نیز در آثار خود درباره فلسفه اسلامی، بر نقش محوری تمدن اسلامی در حفظ و انتقال فلسفه یونان

1. W. Montgomery Watt

2. *The Influence of Islam on Medieval Europe*

به اروپا تأکید کرده است. این اندیشمندان مسلمان ایرانی بر نقش فعال و خلاقانه تمدن اسلامی در حفظ، گسترش و انتقال میراث علمی و فلسفی یونان به اروپا تأکید کرده‌اند.

در این میان، پیش از آن که اسلام به شمال آفریقا برسد، این سرزمین شاهد تمدن‌های بزرگی بوده است. مهم‌ترین آنها، تمدن کارتاژ (قرتاجنه) بود که توسط مهاجرانی از فینیقیه (لبنان امروزی) تأسیس شد. ساباتینو موسکاتی^۱ (۱۹۲۲-۱۹۹۷م)، باستان‌شناس و مورخ ایتالیایی و از متخصصان برجسته تمدن‌های شرق باستان، به‌ویژه فینیقی‌ها و کارتاژ که استاد دانشگاه رم و از پیشگامان پژوهش‌های باستان‌شناختی در حوزه تمدن‌های بین‌النهرین به شمار می‌رفت، در کتاب تمدن فینیقی‌ها^۲ (۱۹۸۸، ص ۴۵-۸۰) مهاجرت فینیقی‌ها و تأسیس کارتاژ را یکی از مهم‌ترین رویدادهای دریانوردی و تجاری جهان باستان می‌داند. فینیقی‌ها، دریانوردانی ماهر و بازرگانانی چیره‌دست بودند که از سواحل شرقی مدیترانه (لبنان کنونی) به سوی غرب کوچ کردند و شهرهایی در تونس، الجزایر، مراکش و اسپانیا بنا نهادند. کارتاژ که در حدود قرن نهم پیش از میلاد در تونس امروزی پایه‌گذاری شد، به یکی از بزرگ‌ترین و ثروتمندترین شهرهای جهان باستان تبدیل گردید و تا شمال آفریقا و مراکش پیشرفت کرد. موسکاتی (همان‌جا) نشان می‌دهد که فینیقی‌ها هم بازرگانان و دریانوردان ماهر بودند، و هم نقش مهمی در انتقال فرهنگ، الفبا و تمدن شرق باستان به مناطق مدیترانه‌ای

1. Sabatino Moscati

2. *The Phoenicians*

و اروپا ایفا کردند. ماریا اوخنیا اوبت^۱ در کتاب کارتاژ و امپراتوری فینیقی در غرب^۲ (۲۰۰۱، ص ۳۰-۶۵) نشان می‌دهد که کارتاژ از قرن نهم پیش از میلاد به تدریج به قدرتمندترین شهر فینیقی در شمال آفریقا تبدیل شد.

حدود ۱۴ سال بعد از آن، طارق بن زیاد، سردار مسلمان و از موالیان موسی بن نصیر (والی افریقیه)، در سال ۹۲ هجری ۷۱۱ میلادی، مأموریت یافت تا با سپاهی از مردم مسلمان ساکن شمال آفریقا و مراکش، از تنگه میان آفریقا و اروپا عبور کند. این افراد که عمالیک نام داشتند، مردمانی سفید پوست بودند که در شمال آفریقا ساکن بوده و با مردم سیاهپوست جنوب آفریقا فرق داشتند و رومی‌ها برای تحقیر آن‌ها از واژه بربر استفاده می‌کردند در حالی که به مراتب متمدن‌تر از رومی‌ها بودند؛ زیرا عمالیک اهل علم و تجارت و هنر و رومی‌ها اهل جنگ و خشونت بودند و به این دلیل اسلام را راحت پذیرفتند و منشاء اسلام اندلس همین قوم بودند و این تقسیم بندی براساس نظر افلاطون بود که مردم دنیا را به یونانی و بربر (وحشی) تقسیم نموده بود. راجر کالینز^۳ (۱۹۴۹م -) در کتاب اسپانیای ویزیگوت^۴ (۲۰۰۴، ص ۲۸۰-۳۱۰) همین موضوع شرایط اجتماعی و سیاسی شبه جزیره ایبری پیش از ورود مسلمانان را بررسی کرده است. طارق در نقطه‌ای از سواحل جنوبی اسپانیا پیاده شد که پس از او به تنگه «جبل الطارق» شهرت یافت. این نقطه

1. Maria Eugenia Aubet

2. *Carthage and the Phoenician Diaspora in the West*

3. Roger Collins

4. *Visigothic Spain*

راهبردی، دروازه ورود اسلام به اروپا شد. در آستانه ورود مسلمانان، شبه جزیره ایبری (اسپانیا و پرتغال کنونی) زیر سلطه پادشاهی ویزیگوت‌ها بود که سال‌ها مردم آن منطقه و رعایا و اقلیت‌های غیر این نژاد، از ستم ویزیگوت‌ها رنج می‌بردند. سپاه طارق در سال ۷۱۱ میلادی وارد اندلس شد و در نبردی سرنوشت‌ساز، رودریک، آخرین پادشاه ویزیگوت‌ها را شکست داد. هیو کندی^۱ در کتاب فتح اسپانیا توسط مسلمانان^۲ (۲۰۱۶، ص ۴۵-۸۵) نقش طارق بن زیاد و سپاهیان او را در پیروزی سریع بر ویزیگوت‌ها تحلیل می‌کند. ظرف مدت کوتاهی، بخش عظیمی از شبه جزیره ایبری به تصرف مسلمانان درآمد و حکومت اسلامی در اندلس پایه‌گذاری شد که نزدیک به هشت قرن (تا سال ۱۴۹۲ میلادی) بر این سرزمین دوام آورد. مایکل برت^۳ و ورنر فورمن^۴ در کتاب بربرها^۵ (۱۹۹۶، ص ۷۰-۱۱۰) همین موضوع تشریف بربرهای شمال آفریقا به اسلام را بررسی کرده‌اند.

پس از اندلس، مسلمانان به دیگر نقاط اروپا نیز دست یازیدند. در سال ۸۲۷ میلادی، فتح جزیره سیسیل (صقلیه) در جنوب ایتالیا توسط سلسله اگلبیان آغاز شد و تا سال ۹۰۲ میلادی، این جزیره به‌طور کامل زیر تصرف مسلمانان درآمد و تا سده یازدهم میلادی در اختیار آنان باقی ماند.

-
1. Hugh Kennedy
 2. *The Muslim Conquest of Spain*
 3. Michael Brett
 4. Werner Forman
 5. *The Berbers*

الکس مترکالف^۱ در کتاب مسلمانان سیسیل^۲ (۲۰۰۹)، ص ۲۰-۶۰) فتح سیسیل توسط اغلبیان و تأثیرات بلندمدت آن را بررسی کرده است. این جزیره (سیسیل) و هم‌چنین دیگر نقاط ساحلی جنوب ایتالیا و جنوب فرانسه، به تدریج به پایگاه‌های مهمی برای انتقال فرهنگ، علم و تمدن اسلامی به قلب اروپا تبدیل شدند. در قرن نهم میلادی، امارت اغلبیان با فتح تدریجی سیسیل، سلطه سیاسی خود را در این منطقه گسترش دادند و در امتداد آن، زمینه شکوفایی فرهنگی و علمی را نیز فراهم کردند. شهرهایی مانند پالرمو به مراکز مهم ترجمه، آموزش و تبادل دانش تبدیل شدند و بسیاری از آثار علمی و فلسفی از طریق این مناطق به اروپا راه یافت. هیو کندی (همان، ص ۲۸۰-۳۱۰) به نقش اغلبیان در گسترش اسلام به جنوب ایتالیا اشاره دارد. شهید مرتضی مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران، سید حسین نصر در علم و تمدن در اسلام، و سید جلال الدین آشتیانی در آثار خود درباره فلسفه اسلامی، بر این نکته تأکید دارند که تمدن اسلامی میراث یونانی را در بستر فرهنگی خود بازآفرینی، و از طریق مراکز علمی مانند سیسیل و اندلس، به اروپا منتقل کرد. بدین ترتیب، فتح و اداره سیسیل توسط اغلبیان را می‌توان بخشی از همان فرآیند گسترده انتقال دانش و فرهنگ اسلامی به غرب دانست.

از این تاریخ، اندلس به یکی از مراکز رشد فرهنگ و تمدن اسلامی و ایرانی تبدیل شد و نه تنها در اروپا، بلکه در کل

1. Alex Metcalfe

2. *The Muslims of Medieval Italy*

جهان اسلام به عنوان یک قطب علمی و فرهنگی درخشان درآمد که منابع تاریخی از حضور بیش از ۱۱ هزار دانشمند مسلمان در این منطقه در دوران طلایی آن خبر می‌دهند. توماس گلیک^۱ در کتاب اسلام و مسیحیت در اسپانیای قرون وسطی^۲ (۲۰۰۵، ص ۱۵۰-۱۹۰) اندلس را یکی از مهم‌ترین مراکز علمی و فرهنگی جهان اسلام در قرون وسطی معرفی می‌کند. سلما خضرا جیوسی^۳ در مجموعه مقالات میراث اندلس^۴ (۱۹۹۲، ص ۱-۵۰) بر نقش دانشمندان و مراکز علمی اندلس در شکوفایی فرهنگی تأکید دارد.

در میان انبوه دانشمندان و متفکرانی که در اندلس اسلامی پرورش یافتند، «ابن رشد» جایگاهی یگانه دارد. او که در سال ۱۱۲۶ میلادی در قرطبه (کوردوبا) زاده شد، حکیم، فیلسوف، فقیه و پزشک برجسته‌ای بود. شهرت اصلی ابن رشد به خاطر تفسیر آثار ابن سینا و ارسطو بود. او در کتاب معروف خود، «فصل المقال»، استدلال کرد که نه تنها فلسفه با شریعت منافاتی ندارد، بلکه آموختن آن از نظر شرعی واجب یا مستحب است. شاگردان ابن رشد در اروپا مکتب

1. Thomas F. Glick

2. *Islamic and Christian Spain in the Early Middle Ages*

۳. سلما خضرا جیوسی (۱۹۲۶-۲۰۲۱م) شاعر، نویسنده و پژوهشگر فلسطینی بود که در زمینه ادبیات عرب و تاریخ فرهنگ اسلامی فعالیت گسترده‌ای داشت. او بنیان‌گذار پروژه ترجمه از عربی (PROTA) بود و نقش مهمی در معرفی ادبیات و میراث تمدن اسلامی به مخاطبان غربی ایفا کرد. در مجموعه مقالات میراث اندلس (با عنوان اصلی *The Legacy of Muslim Spain*) که ویرایش آن را بر عهده داشت، جیوسی و دیگر پژوهشگران به بررسی دستاوردهای علمی، فلسفی، هنری و فرهنگی مسلمانان در اسپانیا (اندلس) می‌پردازند. این اثر نشان می‌دهد که اندلس چگونه به یکی از مهم‌ترین کانال‌های انتقال دانش و تمدن اسلامی به اروپا تبدیل شد و تأثیر عمیقی بر رنسانس فکری و علمی غرب گذاشت.

4. *The Legacy of Muslim Spain*

«ابن رشد گرایی» را پایه گذاری کردند که نقشی کلیدی در ظهور رنسانس و احیای خرد گرایی در غرب ایفا نمود. پروفیسور ماجد فخری، مولف کتاب، استاد ممتاز دانشگاه جورج تاون واشنگتن، که از مورخان به نام فلسفه اسلامی و نیز از ابن رشد شناسان برجسته معاصر به شمار می آید در کتاب خود (۱۳۹۸، ص ۴۰-۸۰) زندگی و آرای فلسفی ابن رشد را به تفصیل بررسی کرده است. اولیور لیمان (Oliver Leaman) در کتاب ابن رشد و فلسفه او (Averroes and his Philosophy, ۱۹۹۸، ص ۱۲۰-۱۵۰) نقش ابن رشد در انتقال فلسفه ارسطو به اروپا و شکل گیری ابن رشد گرایی لاتین را تحلیل می کند. غلامحسین ابراهیمی دینانی، اندیشمند معاصر نیز، در آثارش، ابن رشد را فیلسوفی می داند که تأویل را نه صرفاً ابزاری برای رفع تعارض، بلکه روشی نظام مند و فلسفی برای فهم عمیق تر شریعت به کار می برد و بر نظریه «وحدت حقیقت» در اندیشه او تأکید دارد. همچنین رضا داوری اردکانی، دیگر اندیشمند معاصر ایرانی، از منظر تمدنی، ابن رشد را آخرین فیلسوف بزرگ اسلامی می داند که هنوز تلاش جدی برای آشتی فلسفه و شریعت داشت؛ اما پس از او فلسفه در جهان اسلام به حاشیه رفت، در حالی که ابن رشد گرایی در اروپا به جدایی تدریجی فلسفه از الهیات و حرکت به سوی عقلانیت مستقل انجامید.

در این بررسی هم چنین لازم است که به فلسفه اسکولاستیک که جریان غالب فلسفه و الهیات در دانشگاه های قرون وسطی اروپا بود (به ویژه از قرن ۱۱ تا ۱۵ میلادی) توجه

نمائیم. این مکتب، تلاشی بود برای تلفیق ایمان مسیحی با عقل و فلسفه اسلامی که از طریق ترجمه کتابهای ابن سینا و ابن رشد و دیگر دانشمندان مسلمان در آن زمان، به اروپا راه یافته بود. روش اسکولاستیک، منطق و استدلال عقلی را ابزار اصلی برای درک و تبیین مفاهیم ایمانی می‌دانست. اتین ژیلسون^۱ در کتاب تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطی^۲ (۱۹۵۵، ص ۲۵۰-۳۰۰) به تأثیر گسترده ابن سینا و ابن رشد بر شکل‌گیری روش اسکولاستیک در اروپا می‌پردازد. آلن دو لیبرا^۳ نیز در کتاب فلسفه قرون وسطی^۴ (۱۹۹۳، ص ۱۸۰-۲۲۰) نقش ترجمه‌های آثار فیلسوفان مسلمان را در تحول فلسفه اسکولاستیک بررسی کرده است.

بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین چهره این مکتب، توماس آکویناس (۱۲۷۴-۱۲۲۵) بود. او در اثر عظیم خود، «جامع الهیات»، با تکیه بر فلسفه ابن سینا و ابن رشد، نظامی الهیاتی-فلسفی بنا نهاد که تا امروز، سنگ‌بنای الهیات کاتولیک به شمار می‌رود و تا آن زمان، اروپایی‌ها نمی‌دانستند که مقولات کلی چیست و بعد از ترجمه کتاب شفا ابن سینا و توضیحات ابن رشد تازه متوجه این مسائل مانند خوبی، بدی و زشتی شدند. از طریق اسکولاستیک، اروپاییان با روش علمی آشنا شدند و دانشگاه‌های اروپایی که بستر رشد این مکتب بودند، به کانون‌های تولید و انتقال دانش تبدیل گشتند. اتین ژیلسون (همان، ص ۱۸۰-۲۲۰) تأثیر عمیق

1. Étienne Gilson

2. *History of Christian Philosophy in the Middle Ages*

3. Alain de Libera

4. *La philosophie médiévale*

ابن سینا و ابن رشد بر نظام فکری توماس آکویناس را بررسی کرده است. دیوید بورل (همان، ص ۴۵-۸۰) نیز نقش محوری ترجمه‌های آثار فیلسوفان مسلمان در شکل‌گیری الهیات آکویناس را تحلیل می‌کند.

پیش از آن، البته جنگ‌های صلیبی رخ داد. آغاز این جنگ‌ها، با یک رؤیا و یک فراخوان گره خورده است. پی‌یر لرمیت^۱ (حدود ۱۰۵۰-۱۱۱۵)، کشیشی فرانسوی، در بازگشت از زیارت بیت المقدس، داستان‌هایی از ستم بر مسیحیان و بی‌حرمتی به مقدسات آنان در سرزمین‌های مقدس نقل کرد و در سال ۴۸۸ هجری قمری مدعی شد که در خواب دیده است که حضرت عیسی (ع) به وی گفته است که مرا از شر کفار نجات دهید (یعنی مسلمانان کفار هستند) بر این اساس، پاپ اوربان دوم^۲ (۱۰۴۲-۱۰۹۹م)، در شورای

۱. پی‌یر لرمیت (Pierre l'Ermite) که در منابع انگلیسی با نام Peter the Hermit شناخته می‌شود، کشیش و واعظ فتنه‌انگیز فرانسوی بود. او با موعظه‌های آتشین خود در میان طبقات پایین جامعه، نقش مهمی در تحریک و بسیج عوام برای شرکت در جنگ صلیبی اول ایفا کرد. لرمیت با سخنان خود، توده‌های ناآگاه و بی‌سازمان را به سوی سرزمین‌های اسلامی گسیل داشت و زمینه‌ساز کشتار و غارت مسلمانان در نخستین مراحل جنگ‌های صلیبی شد. رهبری او بر «جنگ صلیبی عوام» که با خشونت و بی‌نظمی همراه بود، نه تنها موجب خونریزی بی‌گناهان گردید، بلکه نمونه‌ای از سوءاستفاده از احساسات مذهبی برای برانگیختن دشمنی با مسلمانان به شمار می‌رود.

۲. پاپ اوربان دوم (Pope Urban II) که پیش از پاپ شدن با نام اودو دو شاتیون Odo of Châtillon شناخته می‌شد، شخصیتی نابکار و پلید و لکه‌نگی در تاریخ کلیسای کاتولیک در اواخر قرن یازدهم بود. از نگاه مورخان، اوربان دوم شخصیتی جاه‌طلب و فرصت‌طلب بود که از احساسات مذهبی توده‌ها و مفهوم «بخشایش گناهان» به عنوان ابزاری سیاسی برای گسترش نفوذ پاپی و متحد کردن اروپای غربی زیر فرمان کلیسای رم بهره برد. برخی پژوهشگران بر این باورند که فراخوان او برای جنگ با مسلمانان، نه صرفاً پاسخی به درخواست امپراتور بیزانس، بلکه اقدامی حساب‌شده برای افزایش قدرت سیاسی و معنوی پاپ در برابر امپراتوران و پادشاهان اروپا بود.

کلمون^۱ ۱۰۹۵ م، با یک سخنرانی‌ای آتشین، مسیحیان اروپا را به جنگ با مسلمانان فراخواند و وعده داد که هرکس در این راه جان دهد، تمام گناهانش بخشیده خواهد شد و در این مسیر بعضی از مومنین مسیحی و اراذل و اوباش اروپایی به سمت سرزمینهای اسلامی روانه شدند و جنگ‌های صلیبی در یک دوره نزدیک به ۲۰۰ سال (از ۴۸۸ تا ۶۹۰ قمری) در قالب ۸ لشکرکشی بزرگ در جریان بود. در ابتدا، صلیبیون با موفقیت‌هایی موقت همراه شدند و توانستند پادشاهی بیت المقدس را تأسیس کنند. اما با بیداری جهان اسلام، مسلمانان بیت المقدس را بازپس گرفتند و تا سال ۶۹۰ قمری، آخرین پایگاه صلیبیون در عکا نیز سقوط کرد. توماس آسبریج^۲ در کتاب جنگ‌های صلیبی^۳ (۲۰۱۰، ص ۳۰-۶۰) به زمینه‌های آغاز جنگ‌های صلیبی و نقش پاپ اوربان دوم می‌پردازد. جاناتان رایلی-اسمیت^۴ (۱۹۳۸-۲۰۱۶) نیز در کتاب جنگ‌های صلیبی: تاریخچه‌ای کوتاه^۵ (۲۰۰۵، ص ۲۰-۵۰) سیر هشت لشکرکشی صلیبی و تحولات آن طی نزدیک به دو قرن را بررسی کرده است. استاد

۱. شورای کلمون (Council of Clermont) مجمعی کلیسایی بود که در نوامبر ۱۰۹۵ م، در شهر کلمون (امروزه کلمون-فران) در فرانسه برگزار شد. این شورا از سوی پاپ اوربان دوم فراخوانده شد و هدف اصلی آن، در ظاهر، ادامه اصلاحات کلیسایی (مانند مبارزه با سیمونی، ازدواج روحانیون و فساد اداری) بود. با این حال، مهم‌ترین و تأثیرگذارترین هدف این شورا، سخنرانی پاپ اوربان دوم در آخرین روز آن بود که در آن از حاضران خواست برای بازپس‌گیری سرزمین مقدس از مسلمانان به جنگ بروند. همین فراخوان، نقطه آغاز رسمی جنگ صلیبی اول محسوب می‌شود و تأثیر عمیقی بر تاریخ جهان مسیحیت و جهان اسلام گذاشت.

2. Thomas Asbridge

3. *The Crusades: The Authoritative History of the War for the Holy Land*

4. Jonathan Riley-Smith

5. *The Crusades: A History*

سخن، سعدی شیرازی می‌فرماید: طریقت‌شناسان ثابت‌قدم /
 به خلوت نشستند چندی به هم // یکی زان میان غیبت آغاز
 کرد / در ذکر بیچاره‌ای باز کرد // کسی گفتش ای یار
 شوریده‌رنگ / تو هرگز غذا کرده‌ای در فرنگ // بگفت از پس
 چهار دیوار خویش / همه عمر نهاده‌ام پای پیش // چنین
 گفت درویش صادق‌نفس / ندیدم چنین بخت برگشته کس //
 که کافر ز پیکارش ایمن نشست / مسلمان ز جور زبانش
 نرسد. همان‌طور که ملاحظه می‌شود، کسی مانند سعدی در
 شیراز، غم تجاوز صلیبیان را در بیت‌المقدس می‌خورد و مثل
 اعلای مسلمانی را شرکت در جهاد علیه صلیبیان می‌داند؛
 درحالی که صلیبیان به‌هیچ‌وجه پایشان به سرزمین ایران و
 فارس نرسیده بود.

در آستانهٔ قرن شانزدهم میلادی، کلیسای کاتولیک به اوج
 فساد و انحراف رسیده بود. فروش بخشش‌نامه‌ها به‌صورت
 تجاری درآمد بود و پاپ‌ها و کشیشان به ثروت و قدرت
 دنیوی روی آورده بودند. این وضعیت، خشم بسیاری از
 مسیحیان مؤمن را برانگیخت و این نقطهٔ آغاز رسمی
 اصلاحات پروتستانی، در ۳۱ اکتبر ۱۵۱۷م، است؛ زمانی
 که مارتین لوتر^۱ (۱۴۸۳-۱۵۴۶م)، کشیش آلمانی، ۹۵
 رسالهٔ خود را بر در کلیسای ویتنبرگ در آلمان کوبید. در
 این مسیر، لوتر تنها نبود. ژان کالون^۲ (۱۵۰۹-۱۵۶۴م) در
 سوئیس، نظامی الهیاتی به‌نام «کالوینیسم» بنیان نهاد و
 پروتستانیسم زمینهٔ بازگشت مسیحیان به قبل از مسیحیت

1. Martin Luther

2. John Calvin

را فراهم کرد و فساد کشیش‌ها، بهانه آن‌ها شد. مرحوم علامه محمدتقی جعفری (۱۲۹۲-۱۳۷۷ ش) در کتاب اسلام و ادیان جهانی (۱۳۷۸، ص ۲۱۰-۲۱۸) اصلاحات پروتستانی را حرکتی می‌داند که هرچند در ابتدا با انگیزه مبارزه با فساد همراه بود، اما به تدریج به سمت تفسیرهای فردمحور و گاه ابزاری از دین پیش رفت. بنابراین مارتین لوتر واسطه‌گری انسان را بین انسان و خدا حذف کرد که این مسئله منجر به حذف پیامبران شد و این مسئله آنقدر پیش رفت که خود آن کسانی که سالها بر انسانها ظلم می‌کردند، اعمال خود را به خدا نسبت می‌دادند به طوری که پیشرفته‌ترین شکل پروتستانیسیم، کلیسای کانتربری انگلیس است که هر پادشاه یا ملکه در آن کشور، خود را مانند فرعون نماینده خدا در زمین می‌داند و هر اقدام کشیفی را که انجام می‌دهند مانند استعمارگری‌های خود در سطح جهان را به خدا منتسب می‌کنند که نتیجه چنین اندیشه را امروز در ماجرای موسوم به جزیره اپستین شاهد بودیم. در میان اسلام‌شناسان غربی، مارشال هاجسون^۱ (۱۹۲۱-۱۹۶۸ م) در کتاب ماجرای اسلام^۲ (۱۹۷۴، ج ۳، ص ۱۷۶-۱۸۲) به تأثیرات بلندمدت اصلاحات پروتستانی بر نسبت غرب با جهان اسلام اشاره کرده و آن را یکی از عوامل مهم در شکل‌گیری نگرش فردگرایانه و عقلانی غرب مدرن دانسته است.

پس از ظهور پروتستانتیسم، اروپا وارد دوره‌ای از جنگ‌های خونین مذهبی شد که نه تنها مرزهای دینی را بازتعریف کرد،

1. Marshall G. S. Hodgson
2. The Venture of Islam

بلکه به تولد ملت دولتهای مدرن انجامید و شکاف میان کاتولیکها و پروتستانها، اروپا را به دو اردوگاه متخاصم تقسیم کرد که از آن جمله: جنگهای مذهبی فرانسه (۱۵۹۸-۱۵۶۲): این جنگها با کشتار سن بارتلمی^۱ در سال ۱۵۷۲ به اوج وحشیگری رسید که در آن هزاران هوگنوت^۲ (پروتستان فرانسوی) قتل عام شدند / جنگ سی ساله (۱۶۴۸-۱۶۱۸): این جنگ، که در ابتدا در آلمان آغاز شد، به یک درگیری فراگیر اروپایی تبدیل گشت. با معاهده وستفالی^۳ (۱۶۴۸ م) پایان یافت و اصل حاکمیت ملی را به عنوان سنگ بنای روابط بین الملل به رسمیت شناخت. مرحوم علامه محمدتقی جعفری نیز در کتاب اسلام و ادیان جهانی (۱۳۷۸، ص ۲۲۵-۲۳۱) این دوره را مرحله‌ای مهم در شکل‌گیری عقلانیت سیاسی غرب می‌داند که در آن، خشونت مذهبی، به جای آن که به تقویت دین منجر شود، به عرفی‌سازی روابط سیاسی و بین‌المللی انجامید. مارشال هاجسون (همان، ج ۳، ص ۱۸۵-۱۹۲) جنگ سی ساله و معاهده وستفالی را یکی از عوامل کلیدی در تثبیت نظام وستفالیایی می‌داند که بعدها الگوی روابط بین‌الملل مدرن را شکل داد. هم‌چنین جفری پارکر^۴ (۱۹۴۳ م -) در کتاب جنگ سی ساله^۵ (۱۹۹۷، ص ۲۱۲-۲۱۸) نشان می‌دهد که این درگیری‌ها هم مرزهای مذهبی و هم ساختار سیاسی اروپا را به‌طور اساسی دگرگون ساختند.

1. St. Bartholomew's Day Massacre

2. Huguenots

3. Peace of Westphalia

4. Geoffrey Parker

5. The Thirty Years' War

پس از جنگ سی ساله، مفهوم «ملت-دولت» جایگزین وفاداری‌های دینی شد. دولت‌ها به جای جنگ بر سر دین، بر سر منافع ملی، مرزها و قدرت به رقابت پرداختند. جنگ‌هایی مانند جنگ جان‌شینی اسپانیا (۱۷۰۱-۱۷۱۴) و جنگ هفت ساله (۱۷۵۶-۱۷۶۳)، دیگر رنگ و بوی مذهبی نداشتند. در میان مورخان معاصر غربی، مارتین وان کریولد^۱ (۱۹۴۶م -) در کتاب ظهور و افول دولت^۲ (۱۹۹۹، ص ۱۴۸-۱۵۵) جنگ‌های قرن هجدهم مانند جنگ جان‌شینی اسپانیا و جنگ هفت ساله را نمونه‌هایی از درگیری‌های مبتنی بر منافع ملی و نه مذهبی می‌داند. در این شرایط، پس از دوران ناپلئون، قدرت‌های بزرگ اروپا به دنبال برقراری توازن قوا برآمدند. اما این صلح، بیش از آن که واقعی باشد، صلحی مسلح بود؛ چنان که هنری کیسینجر^۳ (۱۹۲۳-۲۰۲۳م) در کتاب نظم جهانی^۴ (۲۰۱۴، ص ۴۲-۴۹) نظام توازن قوا پس از کنگره وین را «صلحی مسلح» توصیف می‌کند که در آن قدرت‌های اروپایی از طریق موازنه، از وقوع جنگ تمام‌عیار جلوگیری می‌کردند، هرچند این صلح بیشتر بر پایه «ترس متقابل» استوار بود تا توافق واقعی. آلیستر هورن^۵ (۱۹۲۵-۲۰۱۷م) در کتاب قیمت شکوه^۶ (۱۹۶۲، ص ۳۱۰-۳۱۸) این مسابقه تسلیحاتی پیش از جنگ جهانی اول اشاره می‌کند و آن را نتیجه مستقیم نظام توازن قوا و

1. Martin van Creveld

2. *The Rise and Decline of the State*

3. Henry Kissinger

4. *World Order*

5. Alistair Horne

6. *The Price of Glory*

بی‌اعتمادی متقابل قدرت‌های اروپایی می‌داند که در نهایت به درگیری فراگیر انجامید.

صلح مسلح، سرانجام در سال ۱۹۱۴ م با جنگ جهانی اول فروپاشید. این جنگ، با استفاده از سلاح‌های جدید، به کشتاری عظیم تبدیل شد که بیش از ۱۶ میلیون کشته برجای گذاشت. معاهده ورسای^۱ (۱۹۱۹ م) که به‌منظور پایان جنگ امضا شد، نه‌تنها صلح پایدار به ارمغان نیاورد، بلکه زمینه‌ساز جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) گردید. به خصوص آن‌که آمریکا در سال ۱۹۱۷، یعنی یک سال پیش از پایان جنگ اول جهانی به عنوان یک کشور مداخله‌گر وارد صحنه شد و در سال‌های بعدی نقش مخربی در جنگ‌های جهانی ایفا کرد.

هیتلر در آلمان میراث‌بر بیسمارک^۲ (۱۸۱۵-۱۸۹۸) شد. بیسمارک فردی با تدبیر بود که بدون جنگ، از آدریاتیک تا بالتیک را در تصرف خود داشت، اما هیتلر با الهام از اندیشه‌های افلاطون در رابطه با تقسیم بندی دنیا به یونانی‌ها و بربرها، اعلام کرد که ژرمن‌ها نژاد برتر هستند و مردم دنیا یا

۱. معاهده ورسای (Treaty of Versailles) پیمان صلحی بود که در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۹ م، پس از پایان جنگ جهانی اول، در کاخ ورسای فرانسه بین آلمان و کشورهای پیروز (به‌ویژه بریتانیا، فرانسه و آمریکا) امضا شد. مفاد اصلی آن عبارت بودند از این‌که: آلمان بخش‌های قابل توجهی از خاک خود (از جمله آلتزاس-لورن به فرانسه) را از دست داد؛ ارتش آلمان به شدت محدود شد (حداکثر ۱۰۰ هزار نفر)؛ آلمان مجبور به پرداخت غرامت سنگین جنگی شد؛ اصل «تقصیر جنگ» (War Guilt Clause) به آلمان تحمیل شد که طبق آن آلمان مسئول اصلی وقوع جنگ جهانی اول شناخته می‌شد. این معاهده از نظر بسیاری از مورخان، یکی از عوامل مهم نارضایتی ملی‌گرایان آلمانی و زمینه‌ساز ظهور هیتلر و حزب نازی در دهه‌های بعد بود.

2. Otto von Bismarck

ژرمن هستند یا غیر از آن و با تشکیل حزب نازی، دیوانه وار به کشورهای دیگر حمله کرد. یان کرشاو^۱ (۱۹۴۳ م -) در کتاب هیتلر^۲ (۱۹۹۸، ج ۱، ص ۲۷۰-۲۷۸) نشان می دهد که هیتلر چگونه با ترکیب ناسیونالیسم آلمانی و اندیشه های نژادی، ایدئولوژی نازی را شکل داد. تفاوت اصلی هیتلر با بیسمارک را می توان به این نحو، تبیین کرد که بیسمارک به عنوان معمار اصلی «وحدت آلمان» شناخته می شود و به خاطر تدبیر و واقع گرایی سیاسی اش شهرت داشت. بیسمارک به جای جنگ طلبی، از سیاست «رئال پولیتیک» (سیاست مبتنی بر واقعیت و منافع) پیروی می کرد. او معتقد بود که قدرت، نه ایدئولوژی، باید مبنای تصمیم گیری های سیاسی باشد. مهم ترین ویژگی های تدبیر او عبارتند از: «جنگ های محدود و هدفمند»: بیسمارک سه جنگ کوتاه و حساب شده (علیه دانمارک در ۱۸۶۴، اتریش در ۱۸۶۶ و فرانسه در ۱۸۷۰-۱۸۷۱) به راه انداخت تا وحدت آلمان را محقق کند، اما پس از دستیابی به هدف، از ادامه جنگ و گسترش طلبی خودداری می کرد؛ «دیپلماسی هوشمندانه»: او با مهارت بسیار بالا، قدرت های اروپایی را در برابر یکدیگر قرار می داد تا از تشکیل ائتلاف علیه آلمان جلوگیری کند. معروف ترین نمونه آن، «سیستم اتحادهای پیچیده» بود که آلمان را در مرکز توازن قوا نگه می داشت؛ «اجتناب از جنگ های غیرضروری»: پس از وحدت آلمان، بیسمارک سیاست «اشباع»^۳ را در پیش گرفت؛ یعنی آلمان

1. Ian Kershaw

2. *Hitler*

3. Saturation

به اندازه کافی قدرتمند شده و دیگر نیازی به جنگ‌های جدید ندارد. در حالی که هیتلر بعدها با ایدئولوژی نژادی و گسترش طلبی نامحدود، میراث بیسمارک را کنار گذاشت، بیسمارک سیاستمداری واقع‌گرا و محتاط بود که اولویتش حفظ ثبات و قدرت آلمان از طریق دیپلماسی بود، نه جنگ دائمی.

در این زمان، کشورها به دو بلوک نظامی تقسیم شدند: اتحاد (آلمان، اتریش-مجارستان، ایتالیا و عثمانی) و تفاهم سه‌گانه (انگلستان، فرانسه، روسیه). مسابقه تسلیحاتی به اوج خود رسید و هر حرکتی از سوی یک طرف، واکنش طرف دیگر را برمی‌انگیخت. علامه محمدتقی جعفری در کتاب اسلام و ادیان جهانی (۱۳۷۸، ص ۲۵۲-۲۵۷) این دوره را مرحله‌ای از عقلانیت ابزاری غرب می‌داند که در آن، امنیت ملی بر پای، توازن وحشت و انباشت سلاح تعریف می‌شد. مارگارت مک‌میلان^۱ (۱۹۴۳ م -)، مورخ کانادایی و استاد برجسته تاریخ در دانشگاه آکسفورد که در تاریخ روابط بین‌الملل و جنگ جهانی اول تخصص دارد در از یکی از مهم‌ترین آثارش، کتاب جنگی که به صلح پایان داد^۲ (۲۰۱۳، ص ۲۷۸-۲۹۰) نظام اتحاد سه‌گانه و تفاهم سه‌گانه را به تفصیل بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه هر اقدام نظامی یک طرف، واکنش فوری طرف مقابل را برمی‌انگیخت. هم‌چنین هیو استراکان^۳ (۱۹۴۹ -) در

1. Margaret MacMillan

2. *The War That Ended Peace*

3. Hew Strachan

کتاب جنگ جهانی اول^۱ (۲۰۰۱، ص ۴۵-۵۸) مسابقه تسلیحاتی اوایل قرن بیستم را نتیجه مستقیم ساختار اتحادها و ترس متقابل قدرت‌های اروپایی توصیف می‌کند. در این شرایط، پس از پروتستانتیسم و جنگ‌های مذهبی، اروپا وارد دوره‌ای شد که به رنسانس معروف است. اما این رنسانس، در کنار شکوفایی هنر و علم، زمینه‌ساز جریان‌های فکری شد که در نهایت به بی‌خدایی مدرن انجامید؛ چنان‌ه علامه جعفری در همان اثر خود (ص ۲۱۸-۲۲۵) تأکید می‌کند که رنسانس، با وجود دستاوردهای فرهنگی، به دلیل قطع ارتباط با سنت‌های دینی، راه را برای جریان‌های فکری ماتریالیستی و الحادی در قرون بعدی هموار کرد. در میان مورخان غربی، یاکوب بورکهارت^۲ (۱۸۱۸-۱۸۹۷م) از تأثیرگذارترین چهره‌های تاریخ‌نگاری مدرن، در یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آثارش که در شناخت دوره رنسانس است، رنسانس ایتالیا را نه صرفاً یک دوره هنری، بلکه دوره‌ای از فردگرایی، سکولاریسم و احیای فرهنگ بی‌دینی پیشا-مسیحی معرفی می‌کند و آن را نقطه عقب‌گردی در گذار از قرون وسطای مسیحی به دوران مدرن اروپا می‌داند. وی در این کتاب که تمدن رنسانس در ایتالیا^۳ (۱۸۶۰، ص ۴۵۰-۴۶۵) نام دارد، رنسانس را دوره‌ای توصیف می‌کند که در آن فردگرایی و بازگشت به منابع باستانی، به تدریج از نفوذ کلیسا کاست. همچنین

1. *The First World War*

2. *Jacob Burckhardt*

3. *The Civilization of the Renaissance in Italy*

چارلز تیلور^۱ (۱۹۳۱م -)، فیلسوف کانادایی و از برجسته‌ترین متفکران معاصر در حوزه فلسفه سیاسی، در کتاب عصر سکولار^۲ (۲۰۰۷، ص ۹۸-۱۱۵) نشان می‌دهد که چگونه تحولات فکری رنسانس، همراه با اصلاحات پروتستانی، شرایط را برای پیدایش «بی‌خدایی مدرن» فراهم آورد. رنسانس در قرن پانزدهم و شانزدهم از ونیز^۳ و فلورانس^۴ آغاز شد و به معنای احیای اروپای پیش از پذیرش ادیان ابراهیمی و بازگشت به عصر بی‌خدایی بود و اساس آن بر انسان‌محوری و خدازدایی استوار گردید.

تلاش‌های برخی از افراد به پیشبرد خدازدایی کمک فراوانی کرد که یکی از آن‌ها داروین^۵ بود. او انسان را از مرتبه اشرف مخلوقات به نازل‌ترین شکل زندگی حیوانی تنزل داد، به این ترتیب که گفت حیات بر اساس تشکیل گاز متان در مرداب‌ها و جذب نیتروژن از آسمان، مواد آلی را شکل داده و موجب خلق آمیب به عنوان اولین موجود جاندار در جهان

1. Charles Taylor

2. *A Secular Age*

۳. ونیز به دلیل موقعیت تجاری و ثروت انبوه خود، به یکی از مهم‌ترین مراکز فرهنگی رنسانس تبدیل شد و مکتب نقاشی ونیزی با هنرمندانی مانند تیتیان و ورونزه، تأثیر عمیقی بر هنر اروپایی گذاشت.

۴. فلورانس به عنوان قلب و خاستگاه اصلی رنسانس ایتالیا شناخته می‌شود و در سده پانزدهم میلادی، به‌ویژه تحت حمایت خاندان مدیچی، به مرکز شکوفایی هنر، معماری و اندیشه انسان‌گرایانه تبدیل گردید.

۵. چارلز داروین Charles Darwin (۱۸۰۹-۱۸۸۲م)، طبیعت‌شناس و زیست‌شناس بریتانیایی و بنیان‌گذار نظریه تکامل از طریق انتخاب طبیعی است. کتاب معروف او منشأ گونه‌ها *On the Origin of Species* (۱۸۵۹) یکی از تأثیرگذارترین آثار علمی تاریخ به شمار می‌رود. داروین با ارائه نظریه تکامل، انسان را از جایگاه اشرف مخلوقات به حلقه‌ای از زنجیره حیوانی تنزل داد و نقش مهمی در گسترش جهان‌بینی ماتریالیستی و خدازدایانه در قرن نوزدهم و پس از آن در غرب ایفا کرد.

شده است که در ادامه بر اثر تکامل یا فرگشت به میمون و انسان مبدل می‌شوند. بدین ترتیب وی انسان را از جانشینی خداوند به جانشینی آمیب تنزل داد. نظریه داروین یکی از مهم‌ترین نقاط عطف در فرایند خدازدایی مدرن در اروپا به شمار می‌رود. علامه جعفری نیز در همان اثر خود (ص ۲۲۸-۲۳۵) تأکید می‌کند که نظریه تکامل، با حذف هدفمندی الهی از تاریخ حیات، راه را برای جهان‌بینی‌ای گشود که در آن انسان دیگر جانشین خدا، بلکه صرفاً حلقه‌ای از زنجیره حیوانی تلقی می‌شود. جان هدلی بروک^۱ (۱۹۴۸ -) در کتاب علم و دین: برخی دیدگاه‌های تاریخی^۲ (۱۹۹۱، ص ۲۷۵-۲۹۵) نشان می‌دهد که چگونه نظریه داروین در قرن نوزدهم، به‌ویژه در میان روشنفکران اروپایی، به عنوان ضربه‌ای جدی به باورهای دینی سنتی تلقی شد. هم‌چنین ارنست مایر^۳ (۱۹۰۴-۲۰۰۵م) در کتاب رشد اندیشه زیست‌شناختی^۴ (۱۹۸۲، ص ۴۸۰-۵۰۵) به تأثیر گسترده داروینیسم بر فلسفه و جهان‌بینی مدرن اشاره می‌کند و آن را عاملی مهم در تقویت ماتریالیسم علمی در اروپا می‌داند. نظریه‌پرداز دیگر، یک یهودی اتریشی به نام فروید^۵ بود. وی که پایه‌گذار روان‌کاوی است، در

1. John Hedley Brooke

2. *Science and Religion: Some Historical Perspectives*

3. Ernst Mayr

4. *The Growth of Biological Thought*

۵. زیگموند فروید Sigmund Freud (۱۸۵۶-۱۹۳۹م)، عصب‌شناس و

روان‌کاو اتریشی و بنیان‌گذار روان‌کاوی است. او در آثار مهمی مانند تفسیر رؤیا

(۱۹۰۰) و آینده یک توهم (۱۹۲۷)، دین را نه حقیقتی الهی، بلکه محصول

ناخودآگاه انسان و مکانیسمی روان‌شناختی برای مقابله با اضطراب وجودی دانست.

فروید با این دیدگاه، نقش مهمی در گسترش نگرش سکولار و خدازدایانه در قرن

بیستم ایفا کرد و باور دینی را به امری توهمی و قابل تحلیل علمی تقلیل داد.

فرضیه‌ای چنین مطرح کرد که مشکلات انسان مبتنی بر عقده‌های درونی است و مهم‌ترین آن‌ها عقده‌های جنسی است. تفکرات وی ضد تعلیمات پیامبران الهی بود و شاهد تاریخی خود را بر افسانه یونانی ادیپ بنا نهاد که فردی بود که پدرش را کشت و با مادرش هم‌بستر شد و چنین می‌گفت که علاقه مادر به پسر و پدر به دختر هیچ جنبه عاطفی و معنوی ندارد، بلکه جنبه جنسی دارد. در نتیجه به این جا رسید که برای رفع مشکلات موجود در جامعه انسانی باید این عقده‌ها را برطرف کرد و کلمه «عقده گشایی» بخشی از فرهنگ غرب شد و به دیگر نقاط دنیا سرایت کرد. نظریه‌های فروید نیز مانند داروینیسم، نقش مهمی در فرایند خدازدایی و مادی‌سازی انسان ایفا کرد. علامه جعفری در همان کتاب سابق‌الذکر (ص ۲۳۶-۲۴۳) تأکید می‌کند که فروید با رد هرگونه مرجعیت الهی و معنوی در رفتار انسان، راه را برای فرهنگی گشود که در آن «عقده گشایی» جایگزین مفاهیم اخلاقی و دینی شد. پتر گی^۱ (۱۹۲۳-۲۰۱۵) در کتاب فروید: زندگی‌ای برای زمان ما^۲ (۱۹۸۸)، ص ۵۲۰-۵۴۵) نشان می‌دهد که چگونه نظریه‌های فروید درباره ناخودآگاه و جنسیت، به تدریج به یکی از ارکان جهان‌بینی سکولار مدرن تبدیل شد. هم‌چنین فیلیپ ریف^۳ (۱۹۲۲-۲۰۰۶) در کتاب پیروزی درمانگر^۴ (۱۹۶۶)، ص ۸۵-۱۱۰) روان‌کاوی فروید را «مذهب درمانی» جدیدی می‌داند

1. Peter Gay

2. Freud: A Life for Our Time

3. Philip Rieff

4. The Triumph of the Therapeutic

که جایگزین دین سنتی شد و مفاهیم گناه و مسئولیت اخلاقی را با مفاهیم عقده و رهایی جنسی جایگزین کرد. از دیدگاه اسلامی، نظریه زیگموند فروید درباره «عقده‌های جنسی» و لزوم «عقده‌گشایی» برای حل مشکلات انسانی، با تعالیم و حیانی پیامبران الهی ناسازگار و حتی در تعارض مستقیم است؛ زیرا چنان که اشاره شد، فروید با تکیه بر افسانه اُدیپ، روابط عاطفی میان والدین و فرزندان را به غریزه جنسی تقلیل داد و مدعی شد که ریشه بسیاری از اختلالات روانی انسان در سرکوب این غرایز نهفته است. در مقابل، اسلام فطرت انسان را پاک، الهی و مبتنی بر حیا، عفت و معنویت می‌داند و روابط خانوادگی را بر پایه محبت فی‌مابین، رحمت و مسئولیت اخلاقی استوار می‌سازد، نه بر پایه شهوت جنسی. قرآن کریم و سنت نبوی، محبت مادر به فرزند و پدر به دختر را امری فطری، مقدس و عاری از هرگونه شائبه جنسی معرفی می‌کنند و هرگونه تعبیر جنسی از این روابط را انحراف از فطرت و خلاف تعالیم الهی می‌شمارند.

نفر دیگر، کارل مارکس^۱، یهودی زاده آلمان و ساکن انگلیس بود. به باور وی، انسان در آغاز به شکل کمون اولیه

۱. کارل مارکس Karl Marx (۱۸۱۸-۱۸۸۳م)، فیلسوف، اقتصاددان و نظریه‌پرداز آلمانی و یکی از تأثیرگذارترین متفکران ماتریالیست قرن نوزدهم است. او در آثار مهمی مانند مانیفست کمونیست (۱۸۴۸) و سرمایه (۱۸۶۷)، دین را «افیون توده‌ها» خواند و آن را محصول شرایط مادی و طبقاتی جامعه دانست. مارکس با ارائه ماتریالیسم تاریخی، دین را امری روبنایی و محکوم به زوال با تحول اقتصادی و اجتماعی دانست و نقش مهمی در گسترش نگرش کاملاً سکولار و خداناباورانه در اندیشه مدرن غرب ایفا کرد.

زندگی می‌کرد که در آن همه برابر بودند و با دامداری و استفاده از دانه‌هایی مانند گندم و جو که به صورت طبیعی می‌رویدند روزگار می‌گذرانند، اما پس از تکامل ابزار تولید و به‌ویژه اختراع گاوآهن، تولید مازاد پیدا کرده و موجب پیدایش مالکیت خصوصی (اول برده و دام و سپس زمین) می‌شود و جنگ برای تصاحب آن موجب می‌شود که کمون اولیه فروپاشیده و جای خود را به کمون‌های روستایی می‌دهد که در آن زمین مشترک است اما خانه و ابزار، فردی شده‌اند و این کمون‌ها منجر به نظام برده داری و فئودالیسم شده که در آن تضاد طبقاتی ارباب و رعیت شکل می‌گیرد و در نهایت مارکس بر این باور است که در کمون نهایی و پایان تاریخ، همه مردم بر ماشین‌های تولیدی مالک خواهند شد. در نتیجه مارکسیسم نیز مانند داروینیسم و روان‌کاوی فروید، یکی از ارکان اصلی جهان‌بینی ماتریالیستی و خدازدایانه در دوران مدرن به شمار می‌رود. نظریه مارکس با قرار دادن «ماده» و «تولید» به عنوان موتور اصلی تاریخ، انسان را از هرگونه غایت الهی و معنوی محروم ساخت و او را صرفاً بازیگر صحنه تضادهای طبقاتی دانست؛ به نحوی که حتی مورخان غربی نیز به این موضوع معترفند. مثلاً گرت استدمن جونز^۱ (۱۹۴۲ م -) در کتاب کارل مارکس: عظمت و توهم^۲ (۲۰۱۶، ص ۴۸۰-۵۰۵) نشان می‌دهد که مارکس چگونه با بازتفسیر تاریخ بر پایه ماتریالیسم تاریخی، دین و اخلاق را به عنوان روبناهای وابسته به شرایط

1. Gareth Stedman Jones

2. Karl Marx: Greatness and Illusion

اقتصادی معرفی کرد. هم‌چنین لشک کولا کوفسکی^۱ (۱۹۲۷-۲۰۰۹م) در کتاب سه‌جلدی جریان‌های اصلی مارکسیسم^۲ (۱۹۷۸، ج ۱، ص ۱۵۰-۱۸۰) به تفصیل توضیح می‌دهد که مارکسیسم چگونه با نفی هرگونه حقیقت متعالی و الهی، به یکی از تأثیرگذارترین ایدئولوژی‌های سکولار قرن بیستم تبدیل شد. از دیدگاه اسلامی، نظریه کارل مارکس دربارهٔ دین به‌عنوان «افیون توده‌ها» و محصول شرایط مادی و طبقاتی جامعه، با تعالیم و حیانی قرآن و سنت نبوی و تعالیم اهل بیت (علیهم‌السلام) در تعارض آشکار قرار دارد. مارکس با تکیه بر ماتریالیسم تاریخی، دین را امری روبنایی و فاقد حقیقت مستقل دانست که با تحول اقتصادی و تغییر روابط طبقاتی، به‌تدریج زوال خواهد یافت. در حالی که اسلام دین را حقیقتی الهی، فطری و مستقل از شرایط مادی می‌شمارد و آن را نه محصول جهل یا ستم طبقاتی، بلکه راه هدایت انسان به سوی کمال و قرب الهی معرفی می‌کند. قرآن کریم دین را امری ثابت و مبتنی بر وحی الهی می‌داند که ریشه در فطرت انسان دارد و هم عامل آرامش و معنا، و هم منشأ عدالت اجتماعی و اصلاح روابط اقتصادی است. بنابراین، تقلیل دین به یک پدیدهٔ موقتی و وابسته به اقتصاد، از نگاه اسلامی خطایی معرفتی و ضمناً انحرافی فاجعه‌آفرین است که انسان را از منبع واقعی سعادت و معنویت محروم می‌سازد.

1. Leszek Kołakowski

2. *Main Currents of Marxism*

مرحله بعدی انقلاب صنعتی، کشف نیروی بخار و اختراع ماشین بود؛ به این ترتیب که با اختراع ماشین‌ها کارخانه‌ها تشکیل شد و پس از تشکیل کارخانه‌ها، جنگ و استثمار کارخانه‌دار در برابر کارگران شکل گرفت. علت اصلی جنگ شمال و جنوب در آمریکا جنگ کارخانه‌داران با زمینداران بر سر تصاحب نیروی کار بود. آبراهام لینکلن نماینده کارخانه‌دارها و هوادار صنعتی شدن ابزار تولید بود که این موضوع در فیلم برپادرفته (۱۹۳۹) ساخته ویکتور فلمینگ به خوبی نشان داده شده است.^۱ یکی از کشورهایی که رشد سرمایه‌داری در آن اتفاق افتاد آمریکا بود. در همین کشور است که در اول می ۱۸۸۶ در منطقه فیلادلفیا مرکز ایالت پنسیلوانیا در شرق آمریکا اعتصاب کارگری رخ داد و سپس کمونیست‌ها همین موضوع را در دست‌مایه اثبات صحت نظریه مارکس قرار دادند. اما چنین رویدادی در هیچ یک از شهرهای صنعتی‌تر مانند منچستر، لندن و یا دیگر شهرهای صنعتی آمریکا روی نداد. در حالی که مارکس پیش‌بینی کرده بود که احتمالاً اولین جنبش کارگری در شهر صنعتی منچستر که مرکز پارچه‌بافی بریتانیا بود و در این زمینه شهرت جهانی داشت رخ خواهد داد. اریک هابسبام^۲ (۱۹۱۷-۲۰۱۲م)، مورخ بریتانیایی و یکی از برجسته‌ترین تاریخ‌نگاران قرن بیستم، در کتاب عصر انقلاب^۳ (۱۹۶۲)،

۱. فیلم برپادرفته هرچند از منظر رمانتیک و جنوب‌گرایانه روایت می‌شود، اما به خوبی نشان می‌دهد که چگونه پیروزی شمال و فروپاشی نظام برده‌داری، سبک زندگی سنتی و کشاورزی جنوب را نابود کرد و سلطه اقتصادی و صنعتی شمال را تثبیت نمود.

2. Eric Hobsbawm

3. *The Age of Revolution*

ص ۲۱۰-۲۳۵) انقلاب صنعتی را عامل اصلی شکل‌گیری تضاد طبقاتی و جنبش‌های کارگری می‌داند. دیگر این که مهم‌ترین پدیده انقلاب صنعتی در سال ۱۸۰۵ اتفاق افتاد که پانصد کشتی بخاری در بریتانیا ساخته شد و این را به عنوان اولین قله صنعتی شدن جهان می‌دانند. و این باعث شد که نیروی دریایی انگلستان قدرت بگیرد و راه برای سرمایه‌داری و گسترش استعمار هموار شود. هم‌چنین دیوید لندز^۱ (۱۹۲۴-۲۰۱۳) در کتاب ثروت و فقر ملت‌ها^۲ (۱۹۹۸، ص ۲۸۰-۳۰۵) به نقش نیروی بخار و کشتی‌های بخاری در تقویت قدرت دریایی بریتانیا و گسترش استعمار سرمایه‌داری می‌پردازد و آن را یکی از نقاط عطف صنعتی شدن جهان می‌داند. در نهایت امر، انقلاب صنعتی، با اولویت دادن به تولید و سود، اخلاق و معنویت را به حاشیه راند و زمینه‌ساز ایدئولوژی‌هایی شد که انسان را صرفاً در چارچوب اقتصادی و طبقاتی می‌دیدند. در غرب، لیبرال‌دمکراسی که از دل سرمایه‌داری زاده شد، برای جلوگیری از عملی شدن تئوری مارکس، دست به استثمار مردم کشورهای دیگر زد. در این دوره، مواد خام را از آن کشورها به کشورهای پیشرفته می‌آوردند و سپس با بهینه‌سازی، آن را به کشورهای جهان سوم می‌فروختند و با ثروت به دست آمده وضعیت معیشت کارگران بهبود می‌یافت و ظهور همین طبقه نوپا نقیض تئوری مارکس به شمار می‌آید.

1. David S. Landes

2. *The Wealth and Poverty of Nations*

نخستین جایی که تئوری مارکس در آن شکل گرفت، شوروی بود. لنین در سال ۱۹۱۷ به کمک دولت آلمان در قطاری از سوئیس به پترزبورگ آمد و در آنجا انقلاب بلشویکی برپا کرد. چون صنعت در روسیه چندان پیشرفت نکرده بود و طبقه کارگر نیز چندان بزرگ نبود، این تئوری تا حدی برخلاف نظر مارکس و با تفسیر لنینی آغاز شد و مارکسیسم-لنینیسم شکل گرفت. در مقابل آن، پیشرفت صنعتی از یک سو و پیامدهای جنگ جهانی اول در آلمان، زمینه ساز ظهور حزب ناسیونال سوسیالیسم شد که رویکردی ضد کمونیسم داشت. تفکرات این حزب اوج نژادپرستی و یهودی کشی و عملاً احیای فلسفه یونانی افلاطون بود که مردم دنیا را به دو دسته یونانی و بربر یعنی وحشی تقسیم می کرد و هیتلر با استفاده از این تفکر نژادپرستی، مردم دنیا را به آریایی و غیرآریایی تقسیم کرد و بر پایه همین اندیشه دیوانه وار به کشورهای مختلف حمله نمود. در سال ۱۹۲۴ و پس از مرگ لنین، استالین در شوروی سر کار آمد. او که زاده گرجستان بود، ایده دیکتاتوری پرولتاریا را عملی ساخت. بخشی از این باور نیز نفی خدا و دین بود که میوه ای جز خشونت نداشت. تروتسکی که از مقام های بلند پایه حزب کمونیست شوروی و از مخالفان استالین بود، در ۱۹۲۷ از حزب اخراج شد. وی به ناچار در ۱۹۲۹ به مکزیک پناهنده شد، ولی سرانجام او را در آنجا یافتند و یک از عوامل

شوروی با ضربه پتک او را کشت. با اینکه قرار بود حزب کمونیست شوروی طبق تئوری مارکس، برابری را در آن کشور پیاده کند، عملاً کار بدان جا رسید که در خیابان‌های مسکو نیز نژادپرستی حاکم شد و راهی ویژه برای عبور اعضای کمیته سیاسی (پولیت‌بورو) در خیابان‌های مسکو شکل دادند، به گونه‌ای که بعدها آندره ژید، برنده جایزه نوبل ادبیات که نخست کمونیستی فرانسوی بود ولی بعداً از کمونیسم دست برداشت، در زمان اعتقادش به کمونیسم، به شوروی رفت و در بازگشت کتاب بازگشت از شوروی را نوشت که جلال آل احمد آن را به فارسی ترجمه کرد. ژید در این کتاب نوشت: «ما سال‌ها با خدا مبارزه کردیم، در حالی که من در میدان سرخ مجسمه دو متری خدا را مشاهده نمودم» که اشاره به مجسمه لنین بود.^۱ در این شرایط، روس‌ها به صنایع سنگین و موشکی پرداختند و انواع موشک‌ها

۱. تجربه آندره ژید، نمونه روشنی از ناتوانی ماتریالیسم مارکسیستی در برآوردن وعده‌های عدالت و سعادت انسانی است. ژید که ابتدا با شور و شوق به ایدئولوژی کمونیستی پیوسته بود، در عمل، با سرکوب آزادی‌ها، فساد طبقاتی جدید و بی‌عدالتی‌های نظام شوروی مواجه شد و این تجربه را در کتاب خود بازتاب داد. اسلام اما از همان ابتدا، هرگونه ایدئولوژی ماتریالیستی را که سعادت را صرفاً در تغییر مناسبات اقتصادی و حذف مالکیت خصوصی جست‌وجو می‌کند، مردود می‌شمارد و تأکید دارد که بدون ایمان به خدا و رعایت ارزش‌های اخلاقی و معنوی، هیچ نظام اقتصادی یا سیاسی نمی‌تواند به عدالت واقعی دست یابد. قرآن کریم و تعالیم اسلامی، عدالت را نه محصول صرف تحولات مادی، بلکه نتیجه تقوا، توحید و رعایت حقوق الهی و انسانی می‌دانند؛ بنابراین، سرخوردگی روشنفکرانی مانند ژید از کمونیسم، در واقع تأیید ضمنی این حقیقت اسلامی است که هر مکتب فکری فاقد مبنای وحیانی، در نهایت به بن‌بست و استبداد می‌انجامد.

و تجهیزات نظامی را تولید کردند. این تمرکز بر صنایع سنگین و نظامی موجب غفلت از تولید بسیاری از نیازهای روزمره مردم شد، تا جایی که مردم روسیه آرزوی خرید زیورآلات را داشتند تا به همسران خود هدیه دهند. هنگامی که گورباچف (در زمانی که عضو کمیته سیاسی حزب کمونیست شوروی، همراه همسرش که مُدگرا بود، نخستین بار به انگلیس رفت، عوامل سرویس جاسوسی انگلیس (MI6) او را به بازار برافروختند و برایش از آخرین لباس‌ها و زیورآلات مد روز دنیا خریدند و این یکی از راه‌های نفوذ انگلیس بر گورباچف شد. در سال ۱۹۸۵ براساس تصمیم‌گیری پولیت‌بورو، گورباچف به دبیرکلی حزب کمونیست برگزیده شد. ۲۴ ساعت پس از این انتخاب، ریگان تلگرافی از تاجر نخست‌وزیر وقت انگلیس دریافت کرد که در آن گفته شده بود «آقای گورباچف از ما است».

و کار به آنجا کشید که گورباچف و ادوارد شواردناده، وزیر خارجه‌اش، در سازمان ملل عملاً کمونیسم را مسخره می‌کردند، به گونه‌ای که خودم در یکی از نشست‌های سالانه سازمان ملل شاهد این ماجرا بودم. یادم می‌آید برای دیدار با گنشر وزیر خارجه وقت آلمان غربی که رابطه بسیار خوبی با او داشتم راهی آن کشور شدم. در این سفر صدراعظم آلمان، هلموت کوهل را در دفتر کارش در شهر بن ملاقات کردم. وی به من گفت: «در همین جایی که شما نشسته‌اید، زمانی

گورباچف نشست و گورباچف با نشان دادن آب رودخانه راین (که از محل کار هلموت کوهل دیده می شد)، گفت: اگر آب این رودخانه به عقب باز گردد، کمونیسم هم به روسیه باز می گردد». حضرت امام خمینی در آن زمان فروپاشی شوروی را پیش بینی کرد و نامه ای را به وسیله آیت الله العظمی جواد آملی برای گورباچف فرستاد و گورباچف نیز پاسخ نامه را به وسیله ادوارد شواردناده، وزیر امور خارجه اش، به تهران فرستاد، اما هنگامی که مشغول خواندن پاسخ نامه برای حضرت امام بودند، ایشان در میانه نامه اشاره کرد که دیگر نیازی به ادامه خواندن نیست و فرمودند که ایشان سخن من را متوجه نشدند و بدون تأمل بلند شده و رفتند.

جمع بندی نهایی

مسیحیت شاخه ای مهم از ادیان ابراهیمی و توأم با مهر و عطوفت بود که قرآن کریم در آیه ۲۵ سوره مریم به این احساسات رقیق مسیحیان در ماجرای هجرت مسلمانان به رهبری جعفر طیار به حبشه و گریستن کشیشان مسیحی و نجاشی به هنگام قرائت آیات قرآن، اشاره کرده است. در حالی که بیش از سه قرن، میراث داران یونانی و رومی های مشرک که به خدایان ملموس و ارباب انواع طبق سلاطین رفاه طلب و خشن باور داشتند، در مقابل مسیحیت مظلوم و

مسیحیان مومن با خشونت برخورد می کردند و حتی تصمیم بر قتل حضرت عیسی (ع) گرفتند. تعبیر دشمنان حضرت عیسی (ع) این است که او را به صلیب کشیدند و پس از چند روز که آن جناب به شهادت رسید، او را دفن کردند. در حالیکه خداوند در آیه ۱۵۷ سوره مریم می فرماید: «و قولهم انا قتلنا المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه ولكن شبه لهم و ان الذين اختلفوا فيه لفي شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه يقينا: و به سبب گفتار دروغ شان که ما عیسی بن مریم فرستاده خدا را کشتیم در صورتی که او را نکشتند و به دار نیاویختند بلکه بر آنان مشتبّه شد و کسانی که درباره او اختلاف کردند نسبت به وضع و حال او در شک هستند و جز پیروی از گمان و وهم هیچ آگاهی و علمی به آن ندارند و یقیناً او را نکشتند».

رومی ها به مدت بیش از سه قرن بر پیروان حضرت مسیح (ع) فشار آوردند و آن ها را کشتند و یا نفی بلد کردند یا به زندان انداختند و بیش از سیصد سال فشار بر پیروان حضرت مسیح (ع) در نهایت رومی ها به عجز آمدند و راه دیگری برای مبارزه با مسیحیت انتخاب کردند.

کنستانتین یکی از بزرگترین امپراتوران روم در اوایل قرن چهارم میلادی به مسیحیت گروید. وی قسطنطنیه را بنا

کرد و به کلیسا قدرت داد و کشیش ها با قدرت مذهبی و پشتیبانی سیاسی امپراتور و امکانات مالی از موقوفات کلیسا که عایدشان می شد قدرت فوق العاده یافتند و عملاً آلوده به امکانات دنیایی شدند و بدون تردید نقش اساسی در آلوده کردن کلیسا به مادیات داشتند و به این ترتیب کلیسا زیر چتر حمایتی رومی ها، حاکم بر سرنوشت اروپاییان شد و بدون اجازه امپراتور هیچ کاری نمی کردند برعکس با حکم امپراتور هر منکر اجتماعی را انجام می دادند از جمله ظلم بر طبقات، ایجاد محکمه انگیزسیون و هر علمی خارج از اطلاعات اولیه انجیل و تورات و تفاسیر کلیسا را مردود می شمردند.

برای نمونه زمانی مأمون عباسی شخصی را برای پادشاه فرستاد و پیام او چنین بود که شنیده ایم که کتابخانه شما از علوم یونانی دارد آن را برای ما بفرستید در بغداد در بیت الحکمه نیاز داریم. پادشاه با امرا و متنفذین از جمله کشیش ها مشورت کرد و گفت اگر امتناع کنیم مأمون به این جا لشکرکشی خواهد کرد و توان مقابله نداریم بعضی از کشیش ها گفتند که کتابها علوم اوائل است یعنی کتابهایی که در یونان و اسکندریه قبل از مسیحیت توسط افرادی مثل سقراط و افلاطون و ارسطو و جالینوس نوشته شده بود توسط کلیسا ممنوع شده بود و این علوم را علوم

اوائل می دانستند که قبل از مسیحیت نوشته شده بود و موجب انحراف مردم می انگاشتند لذا کشیشان گفتند که موجب انحراف می شود و بهتر است این کتابها را به درخواست مأمون به بغداد بفرستید تا مسلمانان بخوانند و دچار انحطاط شوند و از بین بروند و ما از شر آنها خلاص شویم.

در قرون وسطی که قبلاً به عرض رسید انتقال علوم عقلی و دانش های معتبر به زبانهای اروپایی ترجمه شد از جمله آنها کتاب شفا و قانون ابن سینا بود و ابن رشد آندلسی تفسیر کتابهای فلسفی ابن سینا را به زبانهای لاتین منتشر کرد. این امر باعث شد که مرکزیت مسیحیت به پیشتازی آکونیوس فلسفه گرفته شده از ابن سینا و ابن رشد را ترویج کرد و باعث رشد عقلانیت در بین مسیحیان شد. این قدر مسیحیان عقب افتاده بودند که زمان هارون الرشید ساعت بزرگی برای شارل ... امپراتور فرانسه ارسال کردند و او در میدان بزرگ شهر آن را نصب کرد این ساعت در مواقع مشخص و سر هر ساعت زنگ می زد و دریچه هایی باز می شد و تعدادی عروسک و حیوانات از دریچه ها بیرون می آمدند و به صدای بلند کلماتی را می گفتند و باز به جای خود برمی گشتند تا ساعت بعد. مردم فرانسه می گفتند این آلت شیطانی است و با چوب و سنگ ساعت را از بین بردند.

موقعی که فلسفه اسلامی و علوم عقلانی به اروپا منتقل شد گویی مردم اروپا از خواب چند صد ساله بیدار شدند و تا پیش از انتقال علوم عقلی نمی دانستند معقولات کلی و معقول ها چیست؟ بعد از انتقال این دانش ها از جهان اسلام به آن ها مکتب اسکولاستیک در اروپا خلق شد و اروپاییان به مبانی عقلانی توجه کردند و عملاً پس از احیای عقلانیت جنگ با کلیسا آغاز شد و نهضت های پروتستانتیسم از آلمان توسط مارتین لوتر و از سوییس توسط کالون شکل گرفت. پروتستانتیسم به معنی اعتراض و هدف معترضین کلیسای کاتولیک بود و این امر موجب اختلاف بین موافقین و منکرین تقدس کلیسا شد به طوری که جنگ های خونینی بین پروتستان ها و کاتولیک ها در گرفت. این جنگ های شدید و طولانی و توسعه یافته در تاریخ بشری سابقه بود. حاکمان مسیحی و به ویژه نهاد کلیسا در ادامه با سخت گیری، خرافات، و فساد، زمینه ساز واکنش های شدیدی در جوامع مسیحی شدند که در نهایت به گریز از دین و بازگشت به عصر پیش از مسیحیت در قالب رنسانس، اومانیسم و سرانجام به بی خدایی مدرن انجامید. جنگ های صلیبی، جنگ های مذهبی، و جنگ های جهانی اول و دوم، همگی نشان از خشونت نهفته در تمدنی داشتند که خود را مهد دانش، اخلاق و معنویت می دانست. اندیشمندانی چون داروین، نیچه، فروید و مارکس، هر کدام از زاویه ای، بنیان های

الهیات سنتی را به چالش کشیدند و انسان را به جای خدا نشانند.

اما پرسشی که باقی می ماند این است: آیا این بی خدایی، گره از مشکلات بشر گشود یا شکاف های عمیق تری را در معنای زندگی ایجاد کرد؟ آیا غرب مدرن که خود را از قید مسیحیت رها ساخته، به آرامش و عدالت دست یافته است، یا در ورطه پوچی و بحران های معنوی جدید گرفتار آمده است؟ پاسخ به این پرسش ها، شاید راه را برای بازگشتی رنسانسی به آموزه های الهی، این بار از مسیری آگاهانه و نه جبری، هموار سازد.

بن بست که بشریت پس از جنگ جهانی دوم در دو مکتب کمونیسم و کاپیتالیسم با آن روبه رو شد، هم بن بست سیاسی بود و هم بن بست معنوی و اخلاقی. فروپاشی شوروی نیز راه جدیدی به دو قطب جهانی نشان نداد؛ اخلاق و معنویت جای کمونیسم را نگرفت، بلکه هرزگی، بی اخلاقی و دین گریزی بیش از پیش گسترش یافت و از سوی دیگر به بهانه مبارزه با تروریسم و گسترش اسلام هراسی فصلی جدید و خونین در روابط بین ملت ها گشوده شد و کار بدان جا کشید که دستاورد دو جنگ جهانی یعنی سازمان ملل نیز به نهادی بی بو و بی خاصیت تبدیل شد.

در این میان مردم ایران در سال ۱۹۷۹ با انقلاب اسلامی خود کوشیدند با بهره گیری از تجربه راه طی شده (چنان که مهندس بازرگان در کتابی بدان اشاره کرده) و بازگشت به خویشتن (چنان که دکتر شریعتی بر آن تأکید نموده) و چنگ زدن به سنت نبوی و علوی (چنان که استاد مطهری در آثار خود بدان استناد کرده) و به رهبری امام خمینی (ره) از وابستگی به بیگانگان و از انحطاط اخلاقی برهند. هرچند که انقلاب اسلامی با تلاش های گسترده مردم با کمترین هزینه داخلی در قیاس با انقلاب های بزرگ و خونین فرانسه و روسیه، به ثمر رسید، ولی از همان آغاز دیکتاتوری کارگری شرق و دیکتاتوری سرمایه داری غرب آن را برنتافتند و سنگ اندازی بر سر راه مسیر مردم ایران را آغاز کردند. با وجود همه مشکلات مردم ایران با چنگ زدن به ریسمان الهی و انقلاب دینی خود راهی جدید و الگویی تازه پیش روی جهانیان به ویژه ملل ستم کشیده گذاشتند. با گذشت ۴۷ سال از انقلاب اسلامی و با وجود تحریم های تمام عیار کشورهای غربی، تجاوزات اخیر بزرگترین قدرت جهانی یعنی امریکا و متحد خونریز آن رژیم صهیونی و ایستادگی پیروزمندانه مردم ایران در برابر آن، بر همگان اثبات کرد که این راه هم ضامن استقلال ملی و هم حافظ فرهنگ بومی آنهاست.

همین کامیابی به ویژه پس از جنگ ۴۰ روزه موجب استقبال افکار عمومی جهانیان از این الگوی تازه شده، به گونه ای که بسیاری از تحلیلگران نظام بین الملل بر این باورند که ظهور ایران به عنوان چهارمین قدرت بزرگ جهانی، بنیان های نظام سلطه به رهبری آمریکا را با چالش های جدی مواجه خواهد ساخت.

منابع

- جعفری، محمدتقی (۱۳۷۸). اسلام و ادیان جهانی. تهران: مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری.
- فخری، ماجد (۱۳۹۸). ابن رشد: زندگی، آثار و تأثیر او، ترجمه محمد بخشی فعله، تهران: بوستان کتاب.
- ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۹۵). فلسفه و ساحت سخن (جلد ۲)، تهران: هرمس.
- داوری اردکانی، رضا (۱۳۹۷). فلسفه در دوره اسلامی، تهران: سخن.
- مطهری، مرتضی (۱۳۵۰). خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: صدرا.
- نصر، سید حسین (۱۳۵۹). علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: خوارزمی.
- آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۰). منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- Asbridge, T. (2010). The Crusades: The authoritative history of the war for the Holy Land. Ecco.
- Burrell, D. B. (1993). Knowing the unknowable God: Ibn-Sina, Maimonides, Aquinas. University of Notre Dame Press.
- Fakhry, M. (2019). Averroes (Ibn Rushd): His life, works and influence. Oneworld Publications.
- Gilson, É. (1955). History of Christian philosophy in the Middle Ages. Random House.

- Glick, T. F. (2005). *Islamic and Christian Spain in the early Middle Ages*. Brill.
- Hodgson, M. G. S. (1974). *The venture of Islam: Conscience and history in a world civilization* (Vol. 3). University of Chicago Press.
- Jayyusi, S. K. (Ed.). (1992). *The legacy of Muslim Spain*. Brill.
- Kennedy, H. (2004). *The Prophet and the age of the caliphates*. Longman.
- Kershaw, I. (1998). *Hitler: 1889–1936: Hubris*. W. W. Norton & Company.
- Kissinger, H. (2014). *World order*. Penguin Press.
- Leaman, O. (1998). *Averroes and his philosophy*. Curzon Press.
- Libera, A. de. (1993). *La philosophie médiévale*. Presses Universitaires de France.
- Metcalfe, A. (2009). *The Muslims of medieval Italy*. Edinburgh University Press.
- Parker, G. (1997). *The Thirty Years' War* (2nd ed.). Routledge.
- Riley-Smith, J. (2005). *The Crusades: A short history*. Yale University Press.
- Van Creveld, M. (1999). *The rise and decline of the state*. Cambridge University Press.
- Baum, W., & Winkler, D. W. (2003). *The Church of the East: A concise history*. Routledge.
- Brock, S. P. (1996). *The Church of the East: A concise history*. Cambridge University Press.

- Brown, P. (1971). The world of late antiquity: AD 150–750. Thames and Hudson.
- Burckhardt, T. (1967). Sacred art in East and West: Its principles and methods. Perennial Books.
- Chadwick, H. (1967). The early church. Penguin Books.
- Corbin, H. (1971). En Islam iranien: Aspects spirituels et philosophiques (Vols. 1–4). Gallimard.
- Cumont, F. (1911). Les religions orientales dans le paganisme romain. E. Leroux.
- Glick, T. F. (2005). Islamic and Christian Spain in the early Middle Ages (2nd ed.). Brill.
- Grant, M. (1967). Gladiators. Weidenfeld & Nicolson.
- Guénon, R. (1927). La crise du monde moderne. Bossard.
- Gutas, D. (1998). Greek thought, Arabic culture: The Graeco-Arabic translation movement in Baghdad and early ‘Abbāsīd society. Routledge.
- Hanson, R. P. C. (1988). The search for the Christian doctrine of God: The Arian controversy, 318–381. T&T Clark.
- Jayyusi, S. K. (Ed.). (1992). The legacy of Muslim Spain. Brill.
- Kennedy, H. (2016). Muslim Spain and Portugal: A political history of al-Andalus. Routledge.
- Le Goff, J. (1981). La naissance du Purgatoire. Gallimard.

- Lings, M. (1991). *Symbol and archetype: A study of the meaning of existence*. Quinta Essentia.
- MacCulloch, D. (2009). *A history of Christianity: The first three thousand years*. Allen Lane.
- MacMullen, R. (1984). *Christianizing the Roman Empire (A.D. 100–400)*. Yale University Press.
- Moscatti, S. (1988). *The Phoenicians*. Rizzoli.
- Nasr, S. H. (1981). *Knowledge and the sacred*. Crossroad.
- Nasr, S. H. (2006). *Islamic philosophy from its origin to the present: Philosophy in the land of prophecy*. State University of New York Press.
- Pelikan, J. (1971). *The Christian tradition: A history of the development of doctrine (Vols. 1–5)*. University of Chicago Press.
- Saliba, G. (2007). *Islamic science and the making of the European Renaissance*. MIT Press.
- Schuon, F. (1975). *Logique et transcendance*. Editions Traditionnelles.
- Southern, R. W. (1970). *Western society and the Church in the Middle Ages*. Penguin Books.
- Watt, W. M. (1972). *The influence of Islam on medieval Europe*. Edinburgh University Press.
- Yarnold, E. (1971). *The awe-inspiring rites of initiation: The origins of the R.C.I.A.* St. Paul Publications.